



فهرست مطالب

- ۲ تفاهمنامه میان ایران و آمریکا فاقد چشم انداز بازدارندگی جنگ علیه ایران
- ۴ نظم نوین جهانی در حال گذار و تشدید تضادهای بین المللی
- ۴ دور جدید حملات تجاوزکارانه آمریکا به ایران به منظور فشار برای تحمیل در مذاکره و تسلیم سیاسی
- ۶ چرا دشمنی با علم دانش ایران، چرا بمباران دانشگاه‌های ایران؟
- ۷ گزارشی از ایران و حال و روز مردم پس از حمله نظامی
- ۸ تیم ملی ایران قهرمانانه جنگید، اما فیفا و آمریکا بیش‌رمانه حذفش کردند
- ۹ در جبهه نبرد طبقاتی
- ۱۱ غزه‌کشی؛ آتش‌بس وجود ندارد؛ کشتار ادامه دارد
- ۱۴ یک گپ دوستانه چرا جام جهانی را تماشا نمی‌کنیم؟
- ۱۵ در میانه کارزار، جایی برای سازشکاران و وطن‌فروشان نیست
- ۱۵ اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست مارکسیست‌لنینیست ونزوئلا در مورد زلزله ویرانگر
- ۱۶ ایران ضربه‌ای دردناک به تکبر آمریکا وارد می‌کند
- ۱۹ به عرض خاک‌پای همایونی
- ۲۰ سلاح‌های هسته‌ای در مرز روسیه
- ۲۱ ادبیات مارکسیستی به زبان مختصر و ساده
- ۲۲ گشت و گذاری در فیسبوک، پاسخ به یک پرسش
- ۲۳ پاسخ به یک پرسش در شبکه تلگرام



تفاهمنامه میان ایران و آمریکا فاقد چشم انداز بازدارندگی جنگ علیه ایران

سرانجام چارچوب متن تفاهمنامه بین آمریکا و ایران اکنون علنی شده است. یک مقام عالی رتبه دولت ایالات متحده آن را پس از آنکه چندین رسانه نسخه اولیه متن را منتشر کرده بودند، منتشر نمود. این تفاهمنامه بلافاصله پس از امضای آن توسط دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا و مسعود پزشکیان، رئیس جمهور ایران، در شب چهارشنبه، اجرایی شد.

این در حالی است که حداقل ۷ بند بسیار مهم از ۱۴ بند آن که بی بی سی فارسی آن را منتشر کرده است با توضیحات سوال برانگیز آمریکا، بی پاسخ مانده است! حال ببینیم نکات متن منتشر شده به چه مواردی می پردازد:

متن به صراحت در ابتدا بیان می کند: «پایان فوری و پایدار جنگ در تمام جبهه ها، از جمله در لبنان!» هر دو طرف و متحدان آنها باید از خصومت های بیشتر خودداری کنند! اتفاقا لبنان همان جایی است که حزب الله و مردم بی گناه جنوب این کشور هنوز بدون وقفه، زیر بمباران های صهیونیست ها، روز و شب قربانی می دهند و زجر می کشند.

دیگر اینکه منظور از متحدان به هیچوجه مشخص نشده است. علاوه بر این، متن در نکات مختلف به مذاکرات بیشتر اشاره می کند که قرار است ظرف ۶۰ روز آینده به توافق نهایی دست

یابد.

مضافا اینکه این دوره قابل تمدید نیز می باشد! پس می بینیم که تکلیف این تفاهمنامه فعلا نا مطمئن و ناروشن است.

طبق این تفاهم نامه - که به دیده ما سرنوشتی شبیه برجام خواهد داشت - ایران موظف است ظرف ۳۰ روز پس از امضا، هرگونه مین دریایی کار گذاشته شده در تنگه هرمز را پاکسازی کند تا تردد کشتی ها به طور کامل آزاد گردد و یکی از خواست های اصلی امپریالیسم آمریکا برآورده شود!

از سوی دیگر، گویا ایالات متحده موظف است محاصره کشتی هایی را که وارد یا از بنادر ایران خارج می شوند را لغو کند. طرف آمریکایی همچنین موافقت می کند که تحریم های تجارت انرژی ایران را، از زمان امضای توافقنامه تا زمان لغو آن، به حالت تعلیق درآورد! اما ما شاهد بودیم که بعد از توافق برجام که قرار بود تحریم ها لغو شوند، هیچ تحریمی لغو نشد. گویا پس از توافق نهایی، قرار است که تمام تحریم ها علیه ایران لغو شوند!!

این بند هم خاطره برجام را زنده می کند، زیرا که لغو تحریم های قید شده در برجام نیز هرگز عملی نشد! ببینیم به چه امر مهمی در این توافقنامه کذایی برخورد نشده است؟

گرچه در همان پاراگراف اول توافقنامه، پایان جنگ بین اسرائیل و جنبش مقاومت حزب الله طرفدار ایران در لبنان پیش بینی شده است و اسرائیل متحد ایالات متحده و ایران را ملزم به رعایت آن می کند، اما به مهمترین عنصر این جنگ که همانا حضور ارتش اشغالگر صهیونیست ها در لبنان باشد و ایران، قبل از مذاکرات تفاهم نامه بارها آن را خواسته بود، کوچکترین اشاره ای نشده است! در این تفاهم نامه سوالات بی پاسخ متعددی وجود دارد:

به عنوان مثال، اگر اسرائیل متحد ایالات متحده یا حتی خود آمریکا و ایران و یا حزب الله لبنان، توافقنامه را نقض کنند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

یکی دیگر از نشانه های عدم جدی بودن این تفاهمنامه این است که بنیامین نتانیاهو روز دوشنبه (۱۵ جون) گفت که مبارزه علیه ایران و متحدانش در منطقه تمام نشده است. ارتش اسرائیل «تا زمانی که لازم باشد» در مناطق امنیتی در نوار غزه، جنوب لبنان و سوریه باقی خواهد ماند! سوالات بی پاسخ دیگری نیز وجود دارد:

آیا شبه نظامیان حزب الله تا زمانی که اسرائیل مناطقی را در جنوب لبنان، تحت عنوان «مناطق امن» در اشغال گستاخانه خود دارد و به کشتار خود ادامه می دهد، باید به آتش بس پایبند بمانند؟

چگونه می توان شاهد کشتار پیر و جوان و زن و فرزندانشان خود به دست صهیونیست ها بود و عکس العملی نشان نداد؟

این توافق صلحی که ما با آن مواجه هستیم پر از علامت سوال است:

این تفاهم نامه گویا توافق بین ایالات متحده و ایران، پایان خصومت ها و باز شدن تنگه هرمز را پیش بینی می کند. اما واقعیت اینست که ما با صلح واقعی فرسنگها فاصله داریم.

برای نمونه اگر درگیری های نظامی بین اسرائیل و حزب الله ادامه

عنوان مثال گویا یکی از این مزایا، آزادسازی دارایی‌های ایران است، که به گفته کارشناسان، یک اقدام فنی و قانونی پیچیده است! به همین دلیل امکان وقوع آن غیر ممکن است، کما اینکه تاکنون اتفاق نیافتاده است. در حالی که رئیس جمهور ایالات متحده می‌تواند از طریق معافیت‌ها، تحریم‌ها را لغو کند. «ساشا لومان» از موسسه آلمانی امور بین‌الملل و امنیتی (SWP) توضیح می‌دهد:

«با این حال، این فقط تا زمانی که توافق نهایی حاصل شود، اعمال می‌شود. سپس کنگره باید آن را تأیید کند.» این است آن واقعیتهایی که همانند کوهی مانع رفع تحریم‌ها علیه ایران خواهد ماند زیرا طبق تجربه تاکنونی کنگره ی آمریکا، که تحت نفوذ شدید صهیونیست‌ها است تحریم‌ها را به راحتی رفع نخواهد کرد.

نکته مهم دیگر اینست که موفقیت یک «صندوق بازسازی حداقل ۳۰۰ میلیارد دلاری» به طور قابل توجهی به لغو تحریم‌های آمریکا علیه ایران بستگی دارد. به گفته اکسیوس، انتظار می‌رود این وجوه از سرمایه‌گذاران خصوصی در کشورهای خلیج فارس و آسیا تأمین شود! این «ابتکار کاذب» یادآور ابتکارات سرمایه‌گذاری برای توسعه غزه است که هرگز محقق نشدند. تا زمان شروع جنگ در ۲۸ فوریه، تنگه هرمز - که برای تجارت بین‌المللی انرژی بسیار مهم است - برای کشتیرانی باز بود، جمهوری اسلامی در پاسخ به حمله تجاوزکارانه ایالات متحده و اسرائیل، به درستی، تقریباً به طور کامل تنگه را مسدود کرد. اکنون هم می‌بایست که ایران بازگشایی را منوط به امتیازاتی کند، که نمی‌کند.

تعلیق تحریم‌های نفتی علیه ایران در طول مذاکرات، حد اکثر می‌تواند درآمدی برای ایران به ارمغان بیاورد. به عنوان مثال، پایان دادن به محاصره دریایی بنادر ایران توسط ایالات متحده، به ایران اجازه می‌دهد زنجیره‌های تأمین مختل شده را بازیابی کند. اما مثل همیشه به شدت جای شکرش باقی است که امپریالیسم آمریکا به این قولش عمل کند.

تقریباً ۲۰ درصد از مصرف نفت جهان از طریق تنگه هرمز گذر می‌کند. این واقعیت که نفت و گاز اکنون دوباره از منطقه خلیج فارس جریان دارد، احتمالاً نه تنها برای دولت ایالات متحده، بلکه در سطح بین‌المللی نیز مایه آسودگی خاطر خواهد بود و به این ترتیب این تفاهمنامه، چه از نظر سیاسی و چه از جنبه اقتصادی فعلاً به نفع آمریکا تمام خواهد شد و فاقد هرگونه چشم انداز بازدارندگی برای ایران است.

آیا پیروزی اولیه ایران در جنگ چهل روزه و بستن تنگه هرمز و فشردن گلوگاه انرژی جهان به شکست و جنگ مجدد خواهد انجامید؟ باید منتظر شد و دید تحولات درونی ایران به کدام سو می‌رود و نقش توده‌ها در میدان و تأثیرات آن بر حاکمیت چه خواهد بود.*

یابد که می‌باید، (آخرین حمله جنایتکارانه ارتش اسرائیل در ۱۹ ژوئن رخ داد) ایران چه واکنشی باید نشان دهد؟ آیا در آن صورت حمله خواهد کرد؟ عقل سلیم حکم می‌کند که باید در مقابل زورگویان اسرائیلی ایستاد و پاسخ موشک و پهپاد و بمب را با موشک و پهپاد و بمب داد.

سازمان مقاومت حماس در نوار غزه نیز از متحدان ایران است. آیا آتش‌بس در مورد نوار غزه نیز اعمال خواهد شد؟ تجربه نشان داده است که از زمان آتش‌بس در این دیار، صهیونیست‌ها پیوسته بر سر مردم بمب ریخته و هنوز هم می‌ریزند و آدم می‌کشند. آیا ایران حق دارد که از موجودیت خلق فلسطین در غزه دفاع کند یا نه؟ سوالات مربوط به برنامه هسته‌ای ایران تا حد زیادی کنار گذاشته شده‌اند. در این تفاهمنامه، جمهوری اسلامی جویانه موضع رسمی خود مبنی بر «عدم تولید سلاح هسته‌ای» را تکرار کرده و قول رقیق کردن اورانیوم غنی‌شده با غلظت بالا، تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را داده است. به گزارش سی‌ان‌ان، این ماده در پیش‌نویس قبلی که توسط ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا و محمد باقر قالیباف، رئیس مجلس ایران، مورد توافق قرار گرفته بود، گنجانده نشده بود ولی در اینجا ایران باز هم عقب نشینی کرده است.

جنبه‌های دیگری نیز هستند که می‌بایست در توافق نهایی روشن شوند. امپریالیسم آمریکا در متن کامل تفاهمنامه اخیر، برای ۶ بند از ۱۴ بند توضیحات مجزا داده است و در آنها عملاً تفاهمنامه را وابسته به وادادگی هرچه بیشتر ایران کرده است! به این معنی که یا ایران تسلیم خواسته‌های آمریکا می‌شود یا توافقنامه ای در کار نخواهد بود!

به نظر می‌رسد بازه زمانی ۶۰ روزه تعیین شده برای تصویب توافق نهایی بسیار محدود است.

اگرچه در صورت لزوم، این مدت می‌تواند تمدید شود، اما فراموش نکنیم که توافقنامه خائنه برجام تقریباً پس از دو سال بدست آمد. پایگاه خبری **پولیتیکو** با استناد به منابع آمریکایی گزارش می‌دهد که ایران در پشت صحنه، امتیازات قابل توجهی در مورد برنامه هسته‌ای خود داده است. هیچ اشاره صریحی به درخواست ایران برای دریافت هزینه برای عبور کشتی‌ها از تنگه هرمز در آینده نشده است. با این حال، شرط عبور رایگان از تنگه هرمز گویا فقط برای بازه زمانی ۶۰ روزه مذاکره اعمال می‌شود!؟

انتظار می‌رود ایران در گفتگو با سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس، در مورد مقررات آینده با عمان گفتگو کند. همچنین درخواست‌هایی که آمریکا قبل از شروع جنگ در اواخر فوریه مطرح کرده بود، از قلم افتاده است:

مهار برنامه موشکی ایران و پایان دادن به حمایت از نیروهای مقاومت منطقه مانند حزب‌الله در لبنان یا حوثی‌ها در یمن. هنوز بسیاری از مسایل در مورد چارچوب توافق نامشخص‌اند. برای نمونه خبرگزاری اکسیوس به نقل از مقامات آمریکایی گزارش می‌دهد که: «در صورت برآورده شدن شرایط خاص، ایران به صورت مرحله‌ای مزایایی دریافت خواهد کرد». اما متن، این جزئیات را مشخص نمی‌کند. مزایای مبهم تعریف نشده! به



نظم نوین جهانی در حال گذار و تشدید تضادهای بین المللی

نظم نوین جهانی در حال شکل گیری است؛ نظامی که اغلب از آن با عنوان «جندقطبی» یاد می شود. در این نظم، چندین قدرت با اندازه ها و ظرفیت های متفاوت حضور خواهند داشت. این قدرت ها به فرهنگ ها و تمدن های گوناگون تعلق دارند و احتمالاً دیدگاه یکسانی درباره معنای نظم جهانی نخواهند داشت.

باید به خاطر داشت که دوره های گذار در نظام جهانی، دوره هایی هستند که با رقابت شدید، درگیری های فشرده و جنگ های خونین کوچک و بزرگ همراه اند. در قرن بیستم، دو جنگ جهانی دقیقاً بر سر همین مسئله رخ دادند.

آیا وقوع یافتن جنگ جهانی سوم به این دلیل بود که دو رقیب اصلی هر دو به سلاح هسته ای مجهز بودند؟ آیا هر دو طرف پذیرفته بودند که یک تبادل گسترده هسته ای به نابودی متقابل و تضمین شده منجر خواهد شد؟

جنگ یکی از ویژگی ها و خصوصیات ذاتی نظام های امپریالیستی و سرمایه داری است. از نظر تاریخی، این پدیده در نتیجه رقابت بر سر منابع، بازارهای جدید و سلطه ژئوپلیتیکی به وجود آمده است.

ابعاد و ریشه های این دیدگاه چنین است: نظام های امپریالیستی برای حفظ رشد اقتصادی به مواد خام ارزان تر و بازارهای مصرف خارج از مرزهای خود نیاز دارند. این رقابت به درگیری میان قدرت های مختلف منجر می شود.

در طول تاریخ، قدرت های مسلط یا مستقیماً مداخله کرده اند یا از نیروهای نیابتی استفاده نموده اند تا حوزه های نفوذ خود را گسترش دهند یا از ظهور رقبای جدید جلوگیری کنند.

سلاح های هسته ای به عنوان ابزاری بازدارنده عمل می کنند و می توانند در کوتاه مدت مانع جنگ شوند. اما اگر قدرت های امپریالیستی از طریق انقلاب های مردمی سرنگون نشوند، وقوع درگیری های نظامی جهانی، از جمله جنگ هسته ای، منتفی

نیست.

بر اساس این دیدگاه، حذف همه اشکال جنگ - چه جهانی و چه محلی - از طریق مبارزه طبقاتی و انقلاب های سوسیالیستی تحقق خواهد یافت. تا زمانی که طبقات وجود داشته باشند، مبارزه طبقاتی اجتناب ناپذیر است. برای جلوگیری از جنگ های کشورگشایانه، باید نظام های سرمایه داری امپریالیستی سرنگون شوند.

در شرایط کنونی، امپریالیسم غربی پس از ۵۰۰ سال سلطه جهانی و در برابر خطر از دست دادن این برتری، تمایل بیشتری به آغاز و گسترش جنگ دارد. از این رو، باید هدف اصلی نیروهای آزادی خواه و صلح طلب جهان باشد.

توسعه طلبی امپریالیستی تحت هژمونی غربی اغلب از طریق مداخلات نظامی و تضعیف استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهای دیگر انجام می شود. ادامه این سیاست جنگ طلبانه خطر وقوع جنگ های محلی و جهانی را افزایش می دهد.

از این منظر، ظهور جنگ های دفاعی از سوی کشورهای ضعیف تر اجتناب ناپذیر است. به طور خلاصه، مبارزه طبقاتی و اراده آگاهانه توده های تحت استثمار، نیروی محرکه تاریخ و عامل اصلی دگرگونی های بنیادین اجتماعی هستند.

استدلال اصلی این است که ابزارهای نظامی و تسلیحات (حتی سلاح های مخرب هسته ای) در نهایت تنها ابزارهایی در دست طبقات حاکم هستند و نمی توانند روند تاریخ را به سود حفظ نظم موجود هدایت کنند. این توده های مردم هستند که در نهایت تولید، اقتصاد و جامعه را به حرکت درمی آورند*.



دور جدید حملات تجاوزکارانه آمریکا به ایران به منظور فشار برای تحمیل در مذاکره و تسلیم سیاسی

دونالد ترامپ رئیس جمهور تروریست و شاید آمریکا جند روز قبل از مذاکرات و تدوین تفاهمنامه اعلام کرد «که ارتش آمریکا برای دومین شب متوالی اهدافی را در جنوب ایران مورد اصابت قرار داده است. گویا این حملات به تسریع روند مذاکرات و تفاهمنامه منجر گردید. در این باره اشاره به چند نکته مهم و

ضروری است:

یکم: حمله چند روز پیش ارتش صهیونیستی نازیستی اسرائیل به ضاحیه بیروت، یک تست هدفمند اولیه برای سنجش اراده ایران بود؛ ایران نیز برخلاف سیاست همیشگی بلافاصله پاسخ موشکی روشنی به رژیم متجاوز اسرائیل داد و مشخص شد که تهدیدات ایران اینبار متفاوت است و حتماً عملیاتی خواهد شد. این مسئله، قطعاً روی محاسبات اسرائیلی موثر بود و آنها می‌دانند که این ماجرا از سوی ایران حتماً قابل تکرار است.

دوم: ماجرای هلیکوپتر آمریکایی، هنوز معماگونه است؛ آمریکایی‌ها و ترامپ ادعا کردند که ایران این هلیکوپتر را ساقط کرده است. جز در برخی موضوعات که رسانه‌های منتقد ترامپ بعضی خسارت‌های این دولت تروریستی را در جریان جنگ با ایران افشا کردند (مانند سقوط چند جنگنده آمریکایی و انهدام بسیار سنگین پایگاه‌های آمریکا در منطقه)، معمولاً از اشاره به خسارت‌های آمریکا خودداری و آنها را سانسور می‌کرد. اگر ایران هلیکوپتر آمریکارا ساقط کرده باشد، حتماً از اعلام آن ابایی ندارد و ظاهراً به قدرت خود خواهد بالید!

اما اینکه ترامپ موضوع را اعلام و سپس آن را به بهانه‌ای برای حمله به ایران تبدیل کرد، تا حد زیادی مشکوک است، یک بهانه برای حمله نظامی محدود و مجبور کردن ایران به مذاکره است. بنابراین ماجرای سقوط هلیکوپتر همچنان، مبهم و معماگونه است.

سوم: ترامپ اعلام کرد که در پاسخ به سقوط هلیکوپتر، به ایران حمله می‌کند. اما شاید تصور نمی‌کرد که این حمله نیز با پاسخ گسترده ایران مواجه شود. به نوعی که یکی از دورترین پایگاه‌های آمریکا در منطقه، یعنی در اردن، زیر ضرب موشک‌های ایران قرار بگیرد. و جالبتر اینکه، آشیانه‌های F-۳۵ آمریکایی نیز نابود شود.

برخی اخبار حاکیست که در این حملات، غیر از آشیانه‌ها، به برخی جنگنده‌ها نیز آسیب رسیده است. صاحب‌نظران نظامی می‌دانند که حتی اگر جنگنده‌ای از این جنس، نابود هم نشود و فقط ترکش اصابت کند، قابلیت عملیاتی خود را برای مدتها به طور کامل از دست می‌دهد.

چهارم: بنابراین، امپریالیسم آمریکا به بهانه هلیکوپتر، حمله را شروع کرد، پایگاه‌هایش مجدداً زیر ضربه رفت و جنگنده‌های F-۳۵ اش آسیب دید؛ این یکی از علت‌های عصبانیت مضاعف دونالد ترامپ است که دربرخ بن بست دست و پا می‌زند.

اما به نظر می‌رسد مهمترین دستور کار فعلی ترامپ و آمریکا و اسرائیل که از مواضعشان طی روزها و هفته‌های گذشته نیز مشخص است، آن است که از طریق فشار و تهدید و تجاوز نظامی، در واقع باج‌خواهی مذاکراتی کنند و ایران را به تسلیم در مذاکرات و یا امتیازدهی سنگین وادار کنند.

ایران نیز می‌داند که باج‌دهی به ترامپ و آمریکا و اسرائیل، نه

تنها پایان زیاده‌خواهی آنان نیست، بلکه گشودن شرایط جدید دیگری برای باج‌خواهی‌های همیشگی و حتی تخاصم‌های جدید است. بنابراین حداقل در این مرحله که ده‌ها هزار نفر از مردم در میدان و خیابان حضور فعال دارند و مشوق جنگ علیه متجاوزین آمریکایی هستند، امکان تسلیم نظامی نیست، ادامه مقاومت درمقابل حملات آمریکا موجب افزایش قینت نفت و سقوط بورس جهانی خواهد گشت.....

پنجم: واقعیت این است که در تاریخ معاصر، بعد از انقلاب بهمن که ایران استقلال سیاسی‌اش را به دست آورد و دست امپریالیسم و صهیونیسم را در عرصه سیاسی، امنیتی، نظامی و... کوتاه کرد، همواره مورد تهدید بود. سخنی به گزافه نگفته‌ایم اگر مدعی شویم ایران دائماً در مسیر یک جنگ اعلان‌نشده حرکت کرده و می‌کند و به همین جهت باید به نقش دشمنان ایران و عمال داخلی و جاسوسان آنها در داخل خاک ایران و یا در میان لشکر ورشکسته اپوزیسیون مزدور توجه کرد. ولی این توجه به اصل درست پاسداری از حفظ امنیت ملی و تقویت ایران به ویژه از نظر نظامی در برابر دشمنان تا دندان مسلح ایران به این مفهوم نیست که از رسیدگی و توجه به زندگی کارگران و زحمتکشان، فرهنگیان، و گرسنگان نظام نئولیبرالی سرمایه‌داری سر باز زد و وضعیت اسفناک آنها را که نه امنیت شغلی، نه امنیت آینده، نه امنیت خانوادگی و نه امنیت جانی دارند نادیده گرفت. کسانی که سرانجام از مرزها، تمامیت ارضی و امنیت ملی خارجی ایران دفاع می‌کنند همین نیروی میلیونی مردم هستند که به امنیت داخلی نیاز داشته و باید بدانند در جبهه نبرد ملی و طبقاتی از کدام دست‌آوردهای خویش که می‌خواهند آن را برای نسل بعدی به امانت بگذارند دفاع می‌نمایند. کارگر، زحمتکش و یا ایرانی‌ای که خانواده‌اش سرگرسنه بر بالین می‌گذارد توانائی کشیدن ماشه برای حذف دشمن را ندارد. کسی که امنیت خودش تامین نیست نمی‌تواند از امنیت میهن دفاع کند. کسی که ناراضی و گرسنه است و از دانش و آگاهی کافی هم برخوردار نیست، خطر سقوط بی تفاوتی و حتی همکاری با اجانب منتفی نیست. اگر در جنگ دوازده روزه و چهل روزه مردم فراخوان آمریکا و اسرائیل را برای تظاهرات عمومی علیه حاکمیت بر نتاییدند اما اکنون فضای عمومی داخلی اگر به وضعیت معیشتی مردم توجه نشود، حقوق‌ها به اندازه کافی افزایش نیابند و با سیاست اقتصادی جنگی قیمت‌ها کنترل نگردند..... امکان شورش‌های مجدد منتفی نیست و زمینه را برای مداخله نظامی «در حمایت از مردم ایران» فراهم خواهد ساخت. یا با اتکا به توده مردم و توجه به مطالباتشان و مقابله با دشمنان خارجی و یا ادامه وضعیت کنونی، افزایش شکاف طبقاتی و چندپارگی حاکمیت و سرانجام تسلیم و احیای مناسبات نواستعماری امپریالیستی، راه دیگری متصور نیست.

دست متجاوزین آمریکایی اسرائیلی از ایران کوتاه باد!*



چرا دشمنی با علم دانش ایران، چرا بمباران دانشگاه ها؟

تصویری از تخریب کامل مرکز تحقیقات ماهواره دانشگاه علم و صنعت

در جریان جنگ چهل روزه، یکی از اهداف اصلی حملات امپریالیسم و صهیونیسم، مراکز آموزشی، دانشگاهی، علمی و پژوهشی کشور بود. البته اینطور نبود که بمبها فقط بر ساختمانها فرود آمدند؛ آن‌ها کتابخانه‌ها، آزمایشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی و نمادهای تلاش یک ملت برای ایستادن بر پای خود را هدف گرفتند.

ویرانه‌های برجای مانده از این حملات، حامل این پیام روشن بودند: «ما نمی‌توانیم پیشرفت مستقل شما را تحمل کنیم».

بحث صرفاً بر سر چند ساختمان و چند دستگاه آزمایشگاهی نیست. در پس این حملات، منطق روابط سلطه پنهان است. منطق استعمار و امپریالیسم همواره چنین بوده است که ملت‌های پیرامونی باید مصرف‌کننده دانش باشند، نه تولیدکننده آن؛ باید بازار باشند، نه رقیب؛ باید تابع باشند، نه صاحب اراده و ابتکار.

از نگاه امپریالیسم پذیرفتنی نیست که ملتی خارج از مدار فرمان آنان، دانشگاه بسازد، پژوهش کند، فناوری تولید کند و برای آینده خود مستقل بیندیشد. گناه یک ملت در چنین شرایطی آن است که بخواهد روی پای خود بایستد، استعدادهای خود را شکوفا کند و اندیشه و دانش خود را در خدمت توسعه و پیشرفت خویش قرار دهد.

به همین دلیل است که در جنگ‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز علمی اغلب به هدف تبدیل می‌شوند. زیرا دشمن می‌داند که قدرت واقعی یک ملت فقط در زرادخانه‌هایش نیست؛ در ذهن دانش‌پژوهانش، در تحقیقات دانشمندانش، در آزمایشگاه‌هایش و در توانایی او برای خلق آینده نهفته است.

هدف آن است که روحیه یک ملت فرسوده شود؛ اعتماد به نفسش آسیب ببیند؛ به او القا شود که هر بار که قد علم کند، هر بار که بخواهد فاصله خود را با کشورهای پیشرفته کمتر کند، هر بار که بخواهد از جایگاه یک مصرف‌کننده صرف فراتر رود، باید

هزینه‌ای سنگین بپردازد.

نتیجه اینکه این ملت نباید به توانایی خود ایمان داشته باشد. نباید به دستاوردهایش افتخار کند. نباید تصور کند که می‌تواند مستقل بیندیشد و مستقل عمل کند. اگر دانشگاهی ساخت، باید ویران شود؛ اگر دانشمندی پرورش داد، باید ترور و حذف شود؛ اگر به فناوری دست یافت، باید متوقف گردد.

اما تاریخ ملت‌ها روایت دیگری را نیز در خود دارد. ملت‌هایی که توانسته‌اند از جایگاه وابستگی عبور کنند، دقیقاً همان‌هایی بوده‌اند که در سخت‌ترین شرایط از علم، آموزش و پژوهش خود دفاع کرده‌اند. زیرا می‌دانستند که استقلال واقعی فقط با مرزهای جغرافیایی حفظ نمی‌شود؛ استقلال واقعی در دانشگاه، در مدرسه، در آزمایشگاه و در اندیشه آزاد و خلاق نسل‌های آینده ریشه دارد. از همین رو، بازسازی مراکز علمی و آموزشی را باید نوعی مقاومت ملی دانست. هر آزمایشگاهی که دوباره ساخته شود، هر کلاس درسی که دوباره برپا گردد و هر دانشجویی که راه علم را ادامه دهد، پاسخی است به کسانی که می‌خواستند با آوار و آتش، اراده یک ملت را در هم بشکنند.

ویران کردن ساختمان‌ها آسان است؛ اما آنچه در پس این ساختمان‌ها قرار دارد، با بمب و موشک از میان نمی‌رود. دشمن می‌تواند دیوارها را فرو بریزد، اما نمی‌تواند تجربه تاریخی یک ملت را پاک کند. نمی‌تواند حافظه جمعی مردمی را که بارها از دل شکست‌ها، اشغال‌ها، تحریم‌ها، ویرانی‌ها و مصیبت‌ها برخاسته‌اند، بمباران کند.

قدرت واقعی یک ملت در سیمان و فولاد خلاصه نمی‌شود؛ در آن نیرویی نهفته است که او را وادار می‌کند پس از هر ضربه دوباره برخیزد، پس از هر ویرانی دوباره بسازد و پس از هر تحقیر دوباره برای اثبات خود تلاش کند. تاریخ ملت‌ها را نه ساختمان‌هایی که ویران شده‌اند، بلکه اراده‌ای که از زیر آوار برخاسته است، ساخته است.

اشتباه بزرگ همه قدرت‌های متجاوز در همین جاست. آنان گمان می‌کنند که میان تخریب یک کشور و تسلیم یک ملت رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. حال آنکه بسیاری از ملت‌ها دقیقاً در لحظاتی که قرار بوده در هم شکسته شوند، بیش از هر زمان دیگری به خودآگاهی و مقاومت رسیده‌اند. زیرا ویرانی، اگرچه خسارت به بار می‌آورد، اما هم‌زمان ماهیت دشمن و عمق تضاد را نیز آشکار می‌کند.

از این رو، مسئله فقط بازسازی چند ساختمان یا چند مرکز پژوهشی نیست. مسئله این است که آیا ملتی حق دارد برای آینده خود تصمیم بگیرد، روی پای خود بایستد و مسیر پیشرفت خود را انتخاب کند یا نه. تمام این کشمکش‌ها در نهایت به همین پرسش بازمی‌گردد. و تاریخ نشان داده است که هیچ ملتی صرفاً با بمباران، تحریم و فشار از آرزوی زیستن با عزت، پیشرفت و استقلال دست نکشیده است.

شاید بتوان شهری را ویران کرد، اما نمی‌توان میل به برخاستن را از مردمی گرفت که آموخته‌اند بقا و پیشرفتشان در گرو ایستادگی است. این همان چیزی است که بسیاری از طراحان جنگ‌ها دیر یا زود با آن روبه‌رو می‌شوند: اینکه تخریب، لزوماً به تسلیم منجر نمی‌شود و آوار، همیشه پایان یک ملت نیست.*



گزارش از ایران و حال و روز مردم پس از حمله نظامی

.... «یک راننده تاکسی اینترنتی که خود را کارمند یکی از شرکت‌های هواپیمایی ایران معرفی می‌کرد و مجبور بود برای تأمین هزینه‌های زندگی به رانندگی به‌عنوان شغل دوم روی آورد، از مقاومت ایران در برابر تجاوز امپریالیسم آمریکا و اسرائیل ستایش می‌کرد؛ او حضور مردم در خیابان‌ها را هم برای جلوگیری از ایجاد بلوا و هم جهت پشتیبانی از نیروهای مسلح ضروری می‌دانست.

در نقطه‌ای دیگر، فروشنده جوان یک فروشگاه لوازم یدکی ماشین آلات راهسازی در جنوب شهر، با سیمایی دین‌مدارانه و به قولی «ارزشی»، حمایت ایران از نیروهای مقاومت در منطقه، به‌خصوص لبنان را در برابر کودک‌کشان اسرائیلی، وظیفه جمهوری اسلامی می‌شمرد. او معتقد بود همان‌گونه که برادران ما در حزب‌الله در حین جنگ چهارروزه جوانمردانه به کمک ما شتافتند، ما نیز باید در تمام مراحل پشتیبان و حامی آن‌ها باشیم.

در موضع مقابل، کاسب جوان دیگری در ضدیت با جمهوری اسلامی معتقد بود همراهی مردم با نیروهای به تعبیر او «بین‌المللی»، در نهایت به تضعیف هرچه بیشتر و فروپاشی حاکمیت می‌انجامد. وی در پاسخ به این انتقاد که «فروپاشی به هر قیمتی لزوماً به سعادت جامعه ایران منتهی نخواهد شد و شاید به تجزیه کشور و شروع یک‌سری درگیری‌های بی‌پایان داخلی بینجامد»، اظهار می‌داشت که مردم ایران دارای فرهنگ و تمدن دوهزار و پانصد ساله‌اند و هرگز به سرنوشت کشورهای نظیر لیبی و سوریه دچار نخواهند شد.

مهندس جوان دیگری با علائق مذهبی که اتفاقاً چند سفر کربلا و نجف را نیز در کارنامه خود داشت، جامعه عراق فعلی را خوشبخت‌تر از زمان صدام ارزیابی می‌کرد. او با سماجی لجوجانه نسبت به آمار و ارقام رسمی که نشان‌دهنده وضعیت معیشتی بدتر مردم عراق (علیرغم درآمد سرانه پنج‌برابری نسبت به ایران) است، اظهار بی‌اعتمادی می‌کرد و مشاهدات شخصی خود را ارجح می‌دانست.

این تناقضات در سبک زندگی عینی مردم نیز کاملاً هویدا است؛ از یک‌سو دختران جوانی بدون حجاب و با پوشش‌های تابستانی و آزاد در معابر، کافه‌ها و رستوران‌های مناطق میانی و شمالی شهر تردد می‌کنند، و از سوی دیگر، تجمعات کم‌ویش پرشماری با رعایت شعائر مذهبی در میادین شهر شکل می‌گیرد که شب‌ها با پرچم و شعار

در دفاع از کشور حضور می‌یابند. این‌ها مشاهداتی اندک در سطح شهر تهران به‌عنوان پایتخت است که اگرچه بیانگر همه گوناگونی سیاسی و فرهنگی کشور نیست، اما برآمده از بخش قابل‌توجهی از واقعیت امروز جامعه است.

در بعد اقتصادی اما، تورم افسارگسیخته (که در برخی اقلام مصرفی و خوراکی تا سه برابر نسبت به سال گذشته خودنمایی می‌کند) بیش از هر عامل دیگری فضای امید به عبور از بحران پسادرگیری را مه‌آلود می‌سازد. خانم جوان شاغلی در واکنش به این گرانی‌ها می‌گفت:

«شش روز در هفته، روزی ده ساعت کار می‌کنم و حدود چهار میلیون کل دریافتی‌ام است. شوهرم هم همین حدودها درمی‌آورد. با یک پسر جوان هجده ساله، باز هم امسال برای تأمین مبلغ رهن (پول پیش) اجاره مشکل داریم. صاحب‌خانه گفته تخلیه کنید؛ واقعا نمی‌دانم باید چه کار کنم».

او در ادامه از مخالفان دادن امتیاز به آمریکا برای رسیدن به تفاهم انتقاد می‌کرد و معتقد بود باید هرچه سریع‌تر به یک صلح دست یافت و فکری به حال معیشت مردم کرد. در مقابل، هستند دیگرانی که علیرغم دست‌وپنجه نرم کردن با مشکلات عدیده اقتصادی، با باج دادن به آمریکا مخالفند و از مقاومت بیشتر طرفداری می‌کنند؛ پلاکاردهایی با مضامین «خاک می‌خوریم ولی خاک نمی‌دهیم» در دست مردم عادی در میادین یا در صفحات شبکه‌های اجتماعی، گواه این مدعاست.

با این حال، در یک ارزیابی نهایی کمتر می‌توان کسی را یافت که علیرغم داشتن مواضع مخالف حاکمیت، آشکارا از حمله نظامی به ایران حمایت کند یا تصویری مانند سلطنت‌طلبان خارج از کشور ارائه دهد که ترامپ و نتانیاهو را منجی ایران قلمداد می‌کردند.

می‌توان گفت جامعه ایران به شدت در تکاپو است؛ حرف می‌زند، ابراز عقیده می‌کند و در میانه ابهام جنگ و صلح، به میزان قابل‌اعتنایی امید می‌آفریند. صرف‌نظر از تمام اختلافات ماهوی و سردرگمی‌های ناشی از نفوذ شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان در فرم‌دهی به افکار عمومی و تشدید شکاف‌های نسلی، قومی و مذهبی، در یک نگاه کلی با جامعه‌ای سرخورده و مأیوس روبرو نیستیم. یک ناظر خالی از غرض، نه تنها ناامیدی و یأس را در چهره این جامعه برجسته نمی‌بیند، بلکه برخلاف ادعای رسانه‌های معاندی چون شبکه تلویزیونی «ایران اینترنشنال»، جنب‌وجوش و حرکت به سوی آینده را خمیرمایه اصلی این اجتماع می‌یابد.

این پویایی به معنای همراهی اکثریت جامعه با سیاست‌های حاکم نیست، بلکه مؤید سطح بالای کنشگری اجتماعی و پرهیز از سیاه‌نمایی ناامیدکننده است؛ یعنی همان پدیده‌ای که امپریالیسم آمریکا و اسرائیل، پس از ناکامی در دستیابی به اهدافشان در جنگ اخیر، آرزوی آن را در سر می‌پرورند. آن‌ها و پادوهای فارسی‌زبان‌شان یعنی سلطنت‌طلبان، حالا که اهداف حداکثری‌شان در شورش دی‌ماه و جنگ چهارروزه محقق نشده، به فروپاشی روانی جامعه امید بسته‌اند؛ تکثیر ناامیدی و تشدید شکاف‌های غیرضروری با هدف تضعیف سرمایه وحدت اجتماعی در دفاع میهنی.

ترفندی که چه بسا در پی فراهم ساختن زمینه‌های شورش‌ها و تجاوزات بعدی است....»*

تا اتریش گل مساوی را زد تا به مذاق آمریکا و اسرائیل خوش بیاید..

هم نحوه تحقیر آمیز و بیشمارانه میزبان جام جهانی، یعنی آمریکا به تیم ملی ایران و هم مردود اعلام کردن گل های ایران به بلژیک و مصر یک توطئه برای حذف تیم ملی ایران بود.

تصمیمات VAR در مردود اعلام کردن گل های ایران در بازی با بلژیک و مصر بدون هر شک و تردیدی یک سیاست هدفمند برای حذف تیم ملی ایران بود و این لکه ننگی در تاریخ بازیهای جام جهانی فوتبال است. تیم ملی ایران شایسته صعود بود، قهرمانانه جنگید و آمریکا و فیفا با توسل به پیشرفتی سیاسی و لگد مال کردن هرگونه اخلاق ورزشی و انسانی حذفش کردند. ورزش "غیر سیاسی و فوتبال غیر سیاسی" حرف مفتی است برای فریب افکار عمومی. پشیزی ارزش ندارد.

فوتبال سیاسی و غیر سیاسی؟

بارها نوشتیم چه در ایران و چه در جهان ورزش همواره سیاسی بوده است. ممالک استعمارگر جهان نوع برخوردشان به مقوله ورزش وابسته به مصالح و منافع سیاسی آن کشورها تعیین می شود. به این جهت ریاکاری و دروغ گوئی بخشی از سیاست ورزشی و تبلیغاتی آنهاست. فقط مردم جهان از این همه ریاکاری و دروغ گوئی و بازیگری سیاسی در شگفت می مانند. اهدای جایزه خود ساخته و سلیقه ای اینفانتینو رئیس فیفا به ترامپ موسوم به جایزه «صلح فیفا»، موجی از واکنش های جهانی را به دنبال داشت. در این بین پیکان انتقادات به سمت رئیس فیفا نشانه رفته است.

اما چقدر ساده لوحانه و مسخره است وقتی آقای علی دایی آقای گل تاریخ ایران و یکی از بهترین گل زنان جهان درجه ترقی رئیس فیفا؛ اینفانتینو را نتیجه «زحمات و لیاقت او» نتیجه توانایی و مسلط بودن او به چند زبان و حتا تخصص او به تاریخ و فرهنگ ایران....» تعریف کرده و هنوز نفهمیده است که انتخاب اینفانتینو نتیجه زد و بندهای سیاسی و باندهای مافیایی درون این سازمان که ابزار دست امپریالیسم غرب است، می باشد. اینفانتینو کوچکترین نشانه استقلال و سلامت سیاسی ندارد. وی تیم ملی فوتبال روسیه و باشگاه های آن را در مسابقات جهانی و اروپایی یک هفته پس از آغاز جنگ با اوکراین تحریم کرد در حالی که بیش از دو سال پس از آغاز نسل کشی در غزه از زیر بار تحریم تیم ملی فوتبال رژیم جعلی اسرائیل شانه خالی کرده و به توجیه بیشمارانه این معیار دوگانه پرداخته است.

تیم ملی ایران یا تیم حکومتی؟

برخیها تحت نام اپوزیسیون برای مبارزه با ایران و علائق ملی مردم میهن ما باردیگر با این تئوری ورشکسته به میدان آمده اند که «تیم ملی فوتبال ایران تیم ملی نیست تیم جمهوری اسلامی است»، باید آن را در مسابقات جهانی تحریم کرد. این عده خواهان حذف تیم ملی و شکست آن در مسابقات جام جهانی آمریکا بوده و هستند



تیم ملی ایران قهرمانانه جنگید، اما فیفا و آمریکا بیشمارانه حذفش کردند

تیم ملی فوتبال ایران سرانجام در سه بازی سخت و نفس گیر برای نخستین بار پس از هفت دوره شرکت در جام جهانی به دور حذفی صعود کرده است. این تیم ملی فوتبال ایران شاید فاقد ستارگان دوره طلایی گذشته باشد و در مقایسه با تیم سی سال پیش جذاب و هیجان انگیز بازی نکند، ولی باید توجه کرد زشت ترین برخوردها و نامردمی ترین شیوه های سیاسی و پلشتی ها در جریان جام جهانی علیه تیم ملی اعمال گردید. یک تیم جنگزده، بدون بازی تدارکاتی مناسب، تحت انواع فشارهای روانی از داخل و خارج. تیمی که هزار بامبول برای صدور ویزایش درآوردند و این کار کثیف از جانب میزبانی بود که ادعای دموکراسی اش و جدایی ورزش از سیاستش گوش فلک را کر کرده است. بعد هم که اسکان در کشوری دیگه و کشاندن ورزشکارهای خسته به آن سوی مرز و صدور ویزای ساعتی! تازه آن هم نه برای همه. همه اینها را بگذارید کنار کودک زامبی های وطنی، پرچم اسرائیل بدوش و ناسزاگویان، دور اتوبوس حامل ورزشکاران. با این حال همین تیم خسته و انواع بمباران دیده و ناسزا شنیده گل کاشت و از این سه مسابقه سربلند بیرون آمد. اما تیم ملی فوتبال ایران با توطئه فیفا و آمریکا از صعود به مرحله بعدی جام جهانی حذف شد.

در پی تساوی سه بر سه تیم های اتریش و الجزایر در آخرین بازی مرحله گروهی رقابت های جام جهانی ۲۰۲۶، آخرین امید تیم ملی فوتبال ایران هم برای صعود به مرحله حذفی به عنوان تیم سوم گروه از دست رفت و تیم ملی ایران از مرحله گروهی حذف شد. داور مسابقه هدفمند پایان وقت اضافه را صوت نزد



در جبهه نبرد طبقاتی

مروری بر اخبار و گزارشات کارگری خرداد ماه ۱۴۰۵

آنچه را که جبهه صهیوفاشیستی غرب و پادگان‌شان، این دشمنان بشریت، از طریق جنگ با ایران بدست نیاوردند، بعد از جنگ می‌خواهند از طریق مذاکره بدست آورند. وستون پنجم این نیروی ویرانگر نسل کش نیز از درون در حال تلاش برای آماده سازی شورش گرسنگان است تا بهانه سازش برای «بدیم بره» در میز مذاکره مهیا شود، تا شکست ارباب در جنگ، به پیروزی در میز مذاکره تبدیل شود.

اگرچه سیاست‌های نئولیبرالی برای سرکوب مزدی و بیکار سازی کارگران حتی در زمان جنگ رها نشد، ولی بعد از جنگ با گران‌سازی تعمیدی، این سیاست‌های ضدکارگری شتاب ویژه‌ای یافته‌اند، تا جاییکه تورم در فروردین ماه رکورد شکست و به بیش از ۷۳ درصد رسید و قیمت نان در پایان خردادماه دو برابر شد، تا نان هم از سفره زحمتکشان پر بکشد و از دسترسشان خارج گردد.

در حال حاضر مهمترین مانع در مقابل نه تنها کارگران، بلکه در مقابل تمامی ایران، الیگارش‌های نئولیبرال غربگرای اتاق بازرگانی هستند که در تمامی ارگان‌های حکومت لانه کرده‌اند و صاحب آنچنان قدرتی شده‌اند که حتی در زمان جنگ، ساز سازش را کوک کرده و آب در آسیاب دشمن می‌ریختند و در پی شوک درمانی، برای زمینه‌سازی یک «دی ماه جدید»، برای تسلط دشمن بودند.

اختلاف میان دستمزد و هزینه زندگی، و نبود امنیت شغلی، تسلط پیمانکاران و قراردادهای غیردائم بر هستی کارگران و مشکلات عدیده دیگر، ما کارگران و بازنشستگان را به اعتراض واداشته و به خیابان کشانده است. اعتراض به اشکال مختلف، از جمله تجمع، در محل کار و یا مقابل ادارات دولتی و صندوق‌های بازنشستگی بوده است. مطالبات پاسخ داده نشده کارگران و زحمتکشان در طی سالیان گذشته، چنان انباشته شده

و از هیچ فحاشی و ناسزا به بازیکنان تیم ملی دریغ نکردند. این وطن‌فروشان همین تئوری ورشکسته تیم «ملی حکومتی» را در تمام عرصه‌های دیگر مربوط به دستاوردهای مردم ایران دارا بوده و تا امروز نیز مبلغ آن بوده‌اند.

شبکه صهیونیست اینترنشنال اتاق جنگ صهیونیسم اسرائیل است و در تمام عرصه‌ها به مردم ایران اعلام جنگ داده است. این خط تخریب، تروریستی و تبهکارانه اتفاقی و احساسی نیست؛ یک پروژه سازمان‌یافته است. تهدید آشکار ملی‌پوشان فوتبال ایران در جام جهانی پیش‌رو فقط یک جمله نیست، نماد رسانه‌ای است که نفرت و ویران‌سازی جامعه را عادی و وطن‌فروشی و تحریم و جنگ و توحش را ترویج می‌کند.

نزاعی که امروز در میان اپوزیسیون ایران در گرفته است در ظاهر امر بر «سر حقوق‌بشر و دموکراسی» و «مبارزه علیه دشمن طبقاتی» است اما نزاع واقعی میان کسانی که از ایران، حق حاکمیت ایران، تمامیت ارضی ایران، هویت ملی ایران، دفاع کرده مخالف تحریم و تجاوز نظامی به ایران هستند و کسانی که وطن‌فروشد و از تحریم‌ها و حتی تشدید ضدبشری تحریم‌ها و حمله نظامی به میهن ما دفاع کرده، برای کشور ایران کوچک‌ترین حقوقی را در نهادهای جهانی به رسمیت نشناخته، خواهان تجزیه ایران بوده و به بلندگوی اسرائیل اینترنشنال و فرقه تبهکار رضا پهلوی بدل شده‌اند. آنها با هر چه ضد ملی و ایران‌ستیزانه است موافقت. تحریم تیم فوتبال ایران حمایت از حمله نظامی آمریکا به ایران است و جزاین نیست. در دوره حکومت پهلوی با حضور بازیکنانی نظیر سردار قلیچ، کلانی و بهزادی و آشتیانی و جاسمیان، دهدار، افتخاری، غلام وفاخواه، مصطفی عرب در تیم ملی حضور داشتند اما هیچگاه نگفته شد تیم ملی ایران تیم «حکومت پهلوی» است. این درحالی که تمام کنترل تیم و فدراسیون در دست سازمان امنیت و اطلاعات و حکومت متمرکز بود. زندانی و شکنجه کردن پرویز قلیچ خانی و لواسانی توسط ساواک نمونه‌هایی از این دست است. با وجود این تیم ملی ایران تیم ملی مردم ایران بود و سه قهرمانی ملت‌های آسیایی را به ارمغان آورد. پس این عده مشکیشان با تیم ملی ورزشی ایران نیست **با ایران است**. نزاعی که امروز در گرفته است در ظاهر امر بر سر ملی بودن تیم فوتبال یا حکومتی بودن آن نیست، نزاع واقعی میان دو دسته و دو گروه است. کسانی که از ایران، حق حاکمیت ایران، تمامیت ارضی ایران، هویت ملی ایران، دفاع کرده مخالف تحریم و تجاوز به ایران هستند و کسانی که وطن‌فروشد و از تحریم‌ها و حتی تشدید ضدبشری تحریم‌ها و حمله نظامی به میهن ما دفاع کرده، برای کشور ایران کوچک‌ترین حقوقی را در نهادهای جهانی به رسمیت نشناخته، خواهان تجزیه ایران بوده و به بلندگوی اسرائیل اینترنشنال، فرقه مرتجع رجوی و رضا پهلوی بدل شده‌اند. آنها با هر چه ضد ملی و ایران‌ستیزانه است موافقت. این مزدوران امروز برای حذف «تیم حکومتی» ایران به سماع نشسته‌اند و لکه ننگ مردم ایرانند.*

پروژه ساخت پتروشیمی چابهار، قرارداد مدت معین وزارت نفت، پیمانی در بخش خدمات و فضای سبز نفت و گاز گچساران و شرکتی نهادهای مختلف» اعتراضات و مطالبات خود را به اشکال مختلف از جمله «انتشار بیانیه، مصاحبه با رسانه‌ها، شکایت به مراجع قانونی، تجمع در محل کار، تجمع مقابل ارگان‌های مربوطه و اعتصاب» مطرح کرده تا به گوش سنگین کارفرمایان زالو صفت و مسئولان در خواب برسد.

کارگران صنوف دیگر

از آنجاییکه کارگران از داشتن تشکل مستقل محرومند صدای اعتراضاتشان به جایی نمی‌رسد و علیرغم پیگیری و پایداری در طرح مطالبات خود، نتیجه‌ای نمی‌گیرند و مشکلات نه تنها برطرف نمی‌شود، بلکه بطور مداوم سیاست‌گذاران و مسئولان نتولیرال حاکم بر تمامی ارگان‌های حکومتی به سرکوب مزدی کارگران و زحمتکشان ادامه می‌دهند و روز به روز عرصه را بر کارگران و آحاد مردم زحمتکش تنگتر و تنگتر می‌کنند.

ولی کارگران هرگز عقب ننشسته و به مبارزات خود برای رسیدن به زندگی شایسته ادامه می‌دهند. کارگران «رسمی اپراتور پست‌های فشار قوی برق (کلاه‌زدها) در کرمانشاه، کیش چوب، گروه ملی فولاد، فولاد پارس سیستان، شرکت‌های تعاونی شهرستانی سهام عدالت، داروگر تهران، واحد ریسندگی «سرچین‌بافت» زنجان، کارخانه تولی پرس قزوین، حجمی شهرداری سنندج، شرکتی و قرارداد حجمی شهرداری شوش، شهرداری چابهار، شهرداری لیکک در استان کهگیلویه و بویر احمد، پویا نخ ایلام، شرکت لوله‌سازی ماهشهر، شرکت پوشش لوله‌ی بندر ماهشهر، معدن زغال‌سنگ «جوزچال» شهرستان رامیان در استان گلستان، پیل‌های خورشیدی در سراوان، شرکت کاغذ پارس هفت‌تپه، کارخانه فولاد سیادن ابهر، ایثارگر ابنیه فنی راه آهن تراورس، ابنیه فنی تراورس، کارخانه تراورس اندیمشک، و رانندگان استیجاری ایثارگر شاغل در دستگاه‌های اجرایی مختلف در سراسر کشور و رانندگان کامیون حمل زغال‌سنگ در معدن طزره» و همچنین «پرستاران استان یزد، ماما‌های شاغل در مراکز درمانی دانشگاه علوم پزشکی ایرانشهر و کارکنان حوزه بهداشت دانشگاه علوم پزشکی قزوین» و «اساتید اخراجی دانشگاه فرهنگیان سراسر کشور» در اعتراض به «نداشتن امنیت شغلی، معیشتی، شرایط ایمنی و بهداشت محیط کار، اخراج و بیکاری، تبعیض، معوقات مزدی و بیمه‌ای، وضعیت بیمه تکمیلی، عدم پرداخت هزینه‌های درمانی، حقوق‌های زیر خط فقر، بیمه بیکاری، تورم و گرانی، خلف وعده‌ها، عدم اجرای قوانین و مصوبات قانونی، عدم تبدیل وضعیت استخدامی، وجود پیمانکاران و پیمانکاری و...» به اشکال مختلف دست به اعتراض زده و خواستار ورود و رسیدگی فوری و عاجل مسئولین به مطالبات قانونی خود شدند.

بازنشستگان

سال‌هاست که بازنشستگان در اعتراض به وضعیت معیشتی و

است که حتی لیست کردن آنها نیز غیر ممکن به نظر می‌آید. «وجود پیمانکاران و نبود امنیت شغلی، وضعیت اسفناک معیشتی، از دست دادن هر روزه قدرت خرید، مشکلات بیمه، معوقات مزدی و تأخیر در پرداخت، اخراج گسترده کارگران، کاهش مزایای رفاهی و کسری حقوق، حقوق‌های زیر خط فقر و...» تنها گوشه‌ای از مشکلات هر روزه کارگران و بازنشستگان را نشان می‌دهند. هزینه سبد معیشت تنها با گذشت دو ماه از ابتدای سال، از ۴۵ میلیون تومان در ابتدای سال به بیش از ۷۱ میلیون تومان در ابتدای خرداد رسید. گرانی و افزایش قیمت‌ها و رشد سرسام آور قیمت مسکن و به تبع آن بالا رفتن نجومی اجاره بها، در کنار اخراج و بیکاری، معوقات مزدی، ناکارآمدی بیمه‌های درمانی و تکمیلی و... زندگی را برای کارگران و دیگر مزدبگیران به جهنم تبدیل کرده است. ما کارگران و زحمتکشان اما دست از مبارزه برای به چنگ آوردن حقوق مسلم خود برنمی‌داریم و به مبارزه متحد خود ادامه می‌دهیم.

مبارزات کارگران شاغل و بازنشسته در خردادماه برای بهبود معیشت و حقوق دمکراتیک و مهمترین آنها به قرار زیر است:

نفت، گاز و پتروشیمی

کارگران نفت، گاز و پتروشیمی ایران که همواره از پیشگامان مبارزات طبقاتی بوده و می‌باشند، خردادماه را با تعلیق قرارداد ۸ کارگر مطالبه‌گر در پتروشیمی ماهشهر شروع کردند. از ۴۸ کارگر که برای دریافت حقوق حقه خود به مراجع قانونی شکایت کرده بودند، ۸ کارگر مورد تعلیق (اخراج) قرار گرفته و قراردادهای آنها برای آینده لغو شد.

مشکل اخراج کارگران نفتی با بهانه‌های مختلف تنها مربوط به کارگران مطالبه‌گر نیست و ۶۰ تن از کارگران پتروناد ماهشهر، نزدیک به ۵۰ کارگر پیمانکاری پتروشیمی تخت جمشید واقع در ماهشهر و ۱۵۰ کارگر تحت مسئولیت شرکت پیمانکاری «کیمیا صنعت» در پروژه ساخت پتروشیمی چابهار نیز با پدیده ویرانگر اخراج روبرویند و کارفرمایان علیرغم رای و نظر مراجع قانونی از پذیرفتن بازگشت به کار کارگران سر باز می‌زنند و قابل ذکر است که به بسیاری از کارگران اخراجی حتی حقوق بیکاری نیز پرداخت نمی‌شود. و در واقع بر اساس اندیشه ضد انسانی نتولیرال‌یسم، «به امان خدا» رها می‌شوند.

کارگران صنعت نفت علاوه بر مطالبه «رفع تبعیض، حقوق‌های بالای خط فقر، دریافت معوقات و به موقع حقوق، امنیت شغلی و معیشتی، بیمه بیکاری، حق داشتن تشکل مستقل و...»، خواسته‌ها و مطالبات «جلوگیری از اخراج کارگران، بازگشت به کار کارگران اخراجی و استخدام نیروهای بومی» را نیز دنبال می‌کنند.

در خردادماه کارگران صنعت نفت، گاز و پتروشیمی در «ارکان ثالث نفت و گاز، شرکت پایانه‌ها و مخازن ماهشهر، پتروناد ماهشهر، کارکنان رسمی صنعت نفت، پیمانکاری



غزه کُشے؛ آتش بس وجود ندارد؛

کشتار ادامه دارد

مقاله‌ای از Anette Groth عضو سابق حزب چپ و عضو پارلمان آلمان (Bundestag)

برای کسانی که هنوز مستقل فکر می‌کنند در مراسم اهدای جایزه در لیسبون، «آنتونیو خوزه سگورو»، رئیس‌جمهور پرتغال، از کتاب «خاطرات غزه» نوشته «رامی ابوجاموس» خواند.

پورتال سوئیسی Infospersber سخنانی کوتاه شده «جاموس» را که از طریق ویدئو از غزه ایراد شد، مستند می‌کند: «من از غزه با شما صحبت می‌کنم. از این سرزمینی که جهان شاهد مرگ آن است. از این زندان رویار که در آن ما «غزه‌کشی» را تجربه می‌کنیم. بله، من عمداً می‌گویم «غزه‌کشی». نسل‌کشی به معنای کشتن یک ملت است. اما آنچه ما تجربه می‌کنیم فقط کشتن یک ملت نیست. این کشتن تاریخ است. این کشتن سرزمین است. این کشتن آموزش، بهداشت، باستان‌شناسی، گذشته در واقع، حتی آینده و بالاتر از همه، کشتن انسانیت فلسطینیان است.

ما در محاصره، شکار و گرسنگی هستیم. من از خانه مطبوعات با شما صحبت می‌کنم موسسه‌ای که من به همراه چندین روزنامه‌نگار دیگر، از جمله دوستم «بلال جدالله» که متأسفانه توسط ارتش اشغالگر کشته شد، در تأسیس آن نقش داشتم.

شاعر بزرگ پرتغالی، «فرناندو پساوآ»، نوشت: «آزادی، امکان عقب‌نشینی است.» در غزه، حتی این آزادی از ما دزدیده شده است. ما در محاصره، شکار و گرسنگی هستیم اما ما از سکوت خودداری می‌کنیم. باشد که این جایزه همچنین به عنوان فریادی از اعتراض عمل کند: «غزه‌کشی» نباید بدون مجازات بماند.

در ۸ ژوئن، جایزه مطبوعات اروپا امسال به گزارش تحقیقی «آنچه زخم‌ها به ما می‌گویند» (*Was die Wunden erzählen*) نوشته «ماد افینگ» و «ویلیم فینسترا» از روزنامه هلندی *De Volkskrant* اهدا شد. این دو روزنامه‌نگار پرونده‌های ۱۱۴

درمانی اسفناک خود و فرزندانشان دست به اعتراض می‌زنند ولی سیاست‌گذاران، مسئولان حکومتی، گردانندگان کانون‌ها و صندوق‌های بازنشتگی بدون توجه به مطالبات بازنشتگان، در جهت اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های نئولیبرالی تلاش می‌کنند.

مشکل اساسی بازنشتگان همچون کارگران و دیگر زحمتکشان شاغل، نداشتن تشکل و دوری از یکدیگر است. مسئولان جمهوری اسلامی برای بی‌اثر سازی اعتراضات کارگران شاغل و بازنشته از دهه‌ها پیش با سرکوب تشکلات مستقل و جایگزینی تشکلات «بی‌پال و دم و اشکم» دولتی با تشکلات مستقل، شرایط موجود را بوجود آورده‌اند و بازنشتگان نیز همچون کارگران به وجود تشکلات مستقل بیشتر از نان شب نیاز دارند و می‌بایست برای ایجاد تشکل مستقل و البته سراسری پیش از هر مطالبه دیگری کوشا باشند.

در خردادماه نیز بازنشتگان «تامین اجتماعی، هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران (هما)، صنعت نفت و فرهنگی» در شهرهای «تهران، رشت، شوش، اهواز، قزوین، تبریز، دزفول، کرمانشاه، مشهد و ...» در اعتراض به «عدم استقلال صندوق‌های بازنشتگی، عدم اجرای قوانین مربوط به بازنشتگان، به ورشکستگی کشاندن صندوق‌های بازنشتگی، وضعیت بد معیشتی، مستمری‌های ناکافی و زندگی زیر خط فقر، تورم، گرانی، تبعیض، مشکلات درمانی، خدمات اجتماعی و رفاهی، بی‌توجهی مسئولان و ...» به اشکال مختلف (انتشار بیانیه، نامه نگاری به مسئولان مربوطه، ایجاد کارزار و جمع‌آوری چندین هزار امضاء، تجمع مقابل ارگان‌های دولتی و صندوق‌های بازنشتگی و ...) دست به اعتراض زدند.

اجرای سیاست‌های نئولیبرالی و خصوصی‌سازی ثروت و اموال عمومی و افزایش دستوری قیمت ارز، برای چپاول و البته ایجاد نارضایتی، گران‌سازی تعمیدی برای ایجاد شکاف بیشتر میان حقوق و هزینه زندگی، بی‌حقوق سازی و نابود ساختن امنیت شغلی و معیشتی و ... و البته نبود تشکل‌های مستقل کارگری (که پیشتر همه را سرکوب و نابود ساختند)، آن دیواره‌های سنگی عظیم و بلندی هستند که ما کارگران را از زندگی شایسته دور نگه می‌دارند. ما کارگران به تشکل بیشتر از نان شب نیاز داریم! زیرا تنها با تشکل است که می‌توانیم حق مسلم خود را از حلقوم چپاولگران نئولیبرال غرب‌گرای بی‌وطن بیرون بکشیم و استقلال میهن عزیز خود را در مقابل امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها حفظ کرده و آبادانی و عظمت را بدست آوریم.*

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

روز بمباران و قتل عام می‌شود.

دفتر حقوق بشر سازمان ملل متحد (OHCHR) نیز افزایش حملات اسرائیل به غزه را تأیید می‌کند؛ در ۴ ژوئن، گزارشی در مورد «حملات مکرر» و «حملات هدفمند معمول» علیه افسران پلیس در غزه منتشر کرد. از ژانویه ۲۰۲۶ OHCHR حداقل دوازده حمله به پلیس را ثبت کرده است که منجر به کشته شدن بیش از ۵۳ غیرنظامی، باضافه ۳۵ افسر پلیس شده است. تنها در ماه مه چهار حمله ثبت شده است که جان دوازده افسر پلیس را گرفته است. «می‌الشیخ»، سخنگوی OHCHR در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، تأکید می‌کند که «هدف قرار دادن سیستماتیک» تأسیسات و پرسنل کلیدی عمومی منجر به اختلال در نظم مدنی و عمومی شده است. «یانیس واروفاکیس» اقتصاددان یونانی، وزیر دارایی سابق، نویسنده و سیاستمدار در تاریخ ۲ ژوئن ۲۰۲۶ در X (توییتر) نگاشت: «راکنون که غزه به ویرانه‌ای تبدیل شده است مانند چهره‌ای محبوب پس از وحشیگری طولانی مدت، خرد شده است اسرائیل با اعتماد به نفس وحشتناکی به سمت اقدام بعدی می‌رود: عملی که هر انسانی را نه تنها زخمی، بلکه برای همیشه ناتوان در آنجا رها می‌کند. مجروح، بیمار، گرسنه، بی‌خانمان، بی‌کار، ناامید. این خسارت جانبی جنگ نیست. این عمدی است. همانطور که دوستم «گیدئون لوی» می‌نویسد و او همه اینها را خیلی خوب می‌داند این مقدمه‌ای برای اخراج فلسطینی‌ها است.

فقط تصورش را بکنید: جامعه‌ای بدون معلم، بدون پزشک، بدون مددکار اجتماعی، بدون مهندس، بدون کارمند اداری. این یک جامعه نیست. این یک خودکار است. یک پاک شدن تدریجی. و وقتی دیگر هیچ چیز کار نمی‌کند نه مدرسه، نه بیمارستان، نه اداره، نه قلب آنوقت پراکنده کردن مردم به هر سو آسان می‌شود. مانند دانه‌هایی از یک غلاف شکسته، فقط خاکی برای پذیرش آنها وجود ندارد. ما باید این را با نامش صدا بزنیم. نه فقط با خشم، هرچند خشم صادقانه است. بلکه با اشک‌های سرد و شفاف آگاهی: آنها زندگی را غیرممکن می‌کنند تا مهاجرت به تنها «انتخاب» تبدیل شود. و جهان تماشا می‌کند، عینک خود را تنظیم می‌کند و خواستار خویشتن‌داری می‌شود. خویشتن‌داری؟! وقتی به آرامی در حال غرق شدن هستیم، چیزی به نام خویشتن‌داری وجود ندارد. [Z] واروفاکیس به مقاله‌ای از «گیدئون لوی»، یکی از مشهورترین روزنامه‌نگاران اسرائیلی، اشاره می‌کند که در ۳۰ مه ۲۰۲۶ با عنوان زیر نوشت: «راه حل اسرائیل برای مشکل غزه از قبل در حال انجام است.

تنها جایگزین برای حکومت حماس در حال حاضر هرج و مرج است و این هرج و مرج به اسرائیل در تحقق برنامه پس از جنگ خود کمک می‌کند: فروپاشی کامل اجتماعی و در نهایت اخراج. لوی ادامه می‌دهد:

با تبدیل غزه به توده‌ای ناهمگن عاری از جامعه سازمان‌یافته، خدمات اساسی، نهادهای ضروری و البته رهبری فروپاشی کامل بافت اجتماعی، حرکت اسرائیل به مرحله بعدی، مرحله‌ای که هرگز آن را نکرده است یعنی مرحله اخراج فلسطینی‌ها را آسان‌تر می‌کند. تنها در این صورت مشکل غزه سرانجام حل خواهد شد (!) بدون یک جامعه کارآمد، پراکندگی ساکنان غزه به هر سو آسان خواهد بود. «گیدئون لوی نتیجه می‌گیرد. «اسرائیل کاتر»، وزیر دفاع، در X نوشت: «ما قول دادیم که حماس بر نوار غزه حکومت نخواهد

کودک زیر ۱۵ سال در غزه را که با یک گلوله به سر یا سینه‌شان اصابت کرده بودند، مستند می‌کنند. تقریباً همه آنها جان باختند یا به شدت معلول شدند. برندگان جایزه می‌نویسند: «یک گلوله در این قسمت‌های بدن نشانه روشنی است که این کودکان عمداً هدف قرار گرفته‌اند».

اگرچه جایزه مطبوعات اروپا یکی از معتبرترین جوایز روزنامه‌نگاری اروپا است، اما مراسم آن گزارش نشد همانطور که جایزه شورای اروپا، تا آنجا که مشخص است، گزارش نشد.

از آنجا که توجه عمومی جهانی بر جنگ رو به افزایش بین روسیه و اوکراین متمرکز است، بمباران و تخریب لبنان همراه با آوارگی ۷ گسترده بیش از یک میلیون نفر و تشدید جنگ بین اسرائیل و ایران، به ندرت گزارشی از وضعیت فاجعه‌بار غزه وجود دارد. تیتیر پورتال خبری آنلاین Drop Site News در ۹ ژوئن این بود: «اسرائیل کشتار را تشدید می‌کند در حالی که جهان به آن بی‌توجه است». این خبر با کشته شدن یک در ۸ ژوئن، جایزه مطبوعات اروپا امسال به گزارش تحقیقی «آنچه زخم‌ها به ما می‌گویند» (*Was die Wunden erzählen) نوشته «ماد ایتینگ» و «ویلم فینسترا» از روزنامه هلندی *De Volkskrant* اهدا شد. این دو روزنامه‌نگار پرونده‌های ۱۱۴ کودک زیر ۱۵ سال در غزه را که با یک گلوله به سر یا سینه‌شان اصابت کرده بودند، مستند می‌کنند. تقریباً همه آنها جان باختند یا به شدت معلول شدند. برندگان جایزه می‌نویسند: «یک گلوله در این قسمت‌های بدن نشانه روشنی است که این کودکان عمداً هدف قرار گرفته‌اند».

این خبر با کشته شدن یک پسر هشت ساله که در راه بازگشت از یک مدرسه موقت به خانه بود و دو فلسطینی دیگر منتشر شد. طبق گزارش مرکز حقوق بشر فلسطین، ماه مه ۲۰۲۶ مرگبارترین ماه بود، با حداقل ۱۱۹ نفر کشته توسط ارتش اسرائیل، از جمله ۱۹ کودک. در نه روز اول ژوئن ۲۰۲۶، حداقل ۴۶ فلسطینی کشته شدند، از جمله مثل همیشه تعدادی کودک. «این پسر ۱۵ ساله در حملات مداوم به غزه زخمی شد. ترکش به قلبش اصابت کرد و او در عرض چند دقیقه درگذشت. این واقعیت غزه است: حملات هرگز متوقف نمی‌شوند.» دکتر «عبدالوهاب، جراح فلسطینی در شمال غزه، ۷ ژوئن ۲۰۲۶ [۴] عظمی ابوشربی»، یک فلسطینی ساکن شجاعیه (محل‌ای در شرق شهر غزه)، به Drop Site گفت: «جنگ بازگشته است. هر روز ده‌ها شهید و ده‌ها زخمی برجای می‌گذارد. بدون هشدار بازگشته است. هیچ گزارشی در مورد غزه وجود ندارد».

«همه چیز حول محور ایران و لبنان می‌چرخد، در حالی که غزه هر



جهت تهیه این اثر با ارزش از رفیق دکتر فروتن با ما تماس حاصل فرمائید

دهند؟

برای کسانی که هنوز مستقل فکر می‌کنند یک گزینه، امضای طرح ابتکاری شهروندان اروپایی است که خواستار تعلیق توافقنامه همکاری اتحادیه اروپا و اسرائیل است. توافقنامه همکاری برای اقتصاد اسرائیل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا اتحادیه اروپا بزرگترین شریک تجاری اسرائیل است. تجارت و همکاری با اتحادیه اروپا مزایای زیادی برای صنایع دفاعی، بخش فناوری و جامعه علمی اسرائیل به همراه دارد. احترام به حقوق بشر به عنوان یک عامل کلیدی در ماده ۲ گنجانده شده است، همانطور که در وبسایت اتحادیه اروپا آمده است: «احترام به حقوق بشر، اصول دموکراتیک و حاکمیت قانون، عناصر اساسی این توافقنامه هستند. اتحادیه اروپا ممکن است همکاری با کشورهایی را که این اصول به طور مداوم نقض می‌شوند، به حالت تعلیق درآورد.» در اوایل ژوئن ۲۰۲۵، کمیسیون اروپا تشخیص داد که اسرائیل ماده توافقنامه را نقض می‌کند و در نتیجه تعلیق جزئی توافقنامه و همچنین تحریم‌های هدفمند علیه اعضای دولت اسرائیل و شهرک‌نشینان خشونت‌طلب را پیشنهاد داد. این پیشنهاد رد شد.

به ویژه آلمان و ایتالیا تاکنون مانع تعلیق توافق شده‌اند. اگر هر یک از این دو کشور موافقت کنند، برای کسب اکثریت واجد شرایط و در نتیجه تعلیق جزئی توافق کافی خواهد بود. برای اطمینان از اینکه اتحادیه اروپا همچنان به رسیدگی به این توافق ادامه می‌دهد، یک ابتکار از طرف شهروندان اروپایی، سازماندهی شد و امضاهایی از سراسر کشورهای عضو اتحادیه اروپا جمع‌آوری شد. با حد اقل بیش از یک میلیون امضا، تعلیق الزام آور خواهد شد و کمیسیون اروپا را ملزم به ادامه تعامل با این موضوع می‌کند. ادامه جمع‌آوری امضا، نشانه قابل توجهی از انتقاد در مورد سیاست دولت آلمان در قبال اسرائیل خواهد بود. تاکنون بیش از ۶۵۰۰۰ امضا در آلمان جمع‌آوری شده است، اما این کشور هنوز ۹۰۰ امضا تا رسیدن به سهمیه مورد نیاز (که در حال حاضر ۸۰ درصد تعیین شده است) فاصله دارد. برای مقایسه: دوازده کشور از سهمیه خود فراتر رفته‌اند (بلژیک، دانمارک، فنلاند، فرانسه، یونان، ایرلند، ایتالیا، هلند، لهستان، پرتغال، سوئد و اسپانیا). لوکزامبورگ به بیش از نیمی از سهمیه خود رسیده است، در حالی که شش کشور هنوز به ۲۰ درصد از سهمیه خود نرسیده‌اند.

با توجه به اعتراضات گسترده جهانی و تحقیقات جاری در مورد وزیر پلیس اسرائیل، «ایتامار بن گویر» که مسئول بدرفتاری شدید با فعالان ناوگان جهانی سومود است این امید وجود دارد که حداقل ایتالیا اکنون با تعلیق توافق‌نامه همکاری و موافقت کند. در اواسط ماه مه، قوه قضائیه ایتالیا تحقیقاتی را در مورد «بن گویر» در مورد نحوه برخورد با فعالان بازداشت شده غزه آغاز کرد. این تحقیقات مربوط به ادعاهای شکنجه و بازداشت غیرقانونی است. می‌بایست که «بن گویر» و همه اعضای دولت اسرائیل در لیست تحریم‌های اتحادیه اروپا قرار گرفته و مورد بررسی قرار گیرند! مصونیت از مجازات از جمله برای جنایات اسرائیل باید پایان یابد.

ترجمه از حزب کار ایران (توفان)*

کرد نه از نظر مدنی و نه نظامی و اینگونه خواهد شد. طرح مهاجرت داوطلبانه نیز در زمان مناسب و به شیوه مناسب اجرا خواهد شد. بنیامین نتانیاهو همچنین به این طرح اخراج اشاره کرد و اعلام کرد که بخش تحت کنترل اسرائیل از نوار غزه از ۶۰ درصد به ۷۰ درصد گسترش خواهد یافت. این بدان معناست که بیش از دو میلیون نفر در منطقه‌ای حتی کوچکتر، فشرده خواهند شد.

به راحتی می‌توان تصور کرد که چگونه وضعیت فاجعه‌بار جمعیت، بدتر خواهد شد. جستجو کمک‌های امدادی کمتر و کمتری به نوار غزه می‌رسد. گذرگاه مرزی زیقیم در شمال غزه از ۲۴ مه بسته شده است. از ۴ ژوئن، «کرم شالوم» تنها گذرگاهی بوده است که کالاهای مجاز اسرائیلی از طریق آن وارد می‌شوند.

«با تبدیل غزه به توده‌ای ناهمگن عاری از جامعه سازمان‌یافته، خدمات اساسی، نهادهای ضروری و البته رهبری فروپاشی کامل بافت اجتماعی، حرکت اسرائیل به مرحله بعدی، مرحله‌ای که هرگز آن را رها نکرده است یعنی مرحله اخراج فلسطینی‌ها را آسان‌تر می‌کند.

تنها در این صورت مشکل غزه سرانجام حل خواهد شد (!) بدون یک جامعه کارآمد، پراکندگی ساکنان غزه به هر سو آسان خواهد بود. «گیدئون لوی نتیجه می‌گیرد. «اسرائیل کاتز»، وزیر دفاع، در X نوشت: «ما قول دادیم که حماس بر نوار غزه حکومت نخواهد کرد نه از نظر مدنی و نه نظامی و اینگونه خواهد شد. طرح مهاجرت داوطلبانه نیز در زمان مناسب و به شیوه مناسب اجرا خواهد شد.»

بنیامین نتانیاهو همچنین به این طرح اخراج اشاره کرد و اعلام کرد که بخش تحت کنترل اسرائیل از نوار غزه از ۶۰ درصد به ۷۰ درصد گسترش خواهد یافت. این بدان معناست که بیش از دو میلیون نفر در منطقه‌ای حتی کوچکتر، فشرده خواهند شد.

به راحتی می‌توان تصور کرد که چگونه وضعیت فاجعه‌بار جمعیت، بدتر خواهد شد. جستجو کمک‌های امدادی کمتر و کمتری به نوار غزه می‌رسد. گذرگاه مرزی زیقیم در شمال غزه از ۲۴ مه بسته شده است. از ۴ ژوئن، «کرم شالوم» تنها گذرگاهی بوده است که کالاهای مجاز اسرائیلی از طریق آن وارد می‌شوند.

در اول ژوئن، نیروهای اسرائیلی شروع به تغییر مسیر کاروان‌های بشردوستانه از طریق یک جاده و ایست بازرسی جدید برای رسیدن به «کرم شالوم» از داخل نوار غزه کردند. از آن زمان، کامیون‌ها در ایست بازرسی جدید با مشکلات قابل توجهی از جمله تأخیر، ترافیک، نقص فنی و بازرسی‌های کند مواجه شده‌اند. در نتیجه، تنها بخشی از کمک‌های ذخیره شده در کرم شالوم جمع‌آوری شده و حجم سوخت تحویلی نیز کاهش یافته است. یک مشکل بزرگ دیگر، کمبود بودجه است که خدمات بشردوستانه و عملیات کمک‌رسانی را به شدت کاهش داده است. همه این عوامل منجر به اختلال در تأمین غذا، کمبود آب، دارو، سوخت و سایر مایحتاج ضروری برای جمعیت می‌شود. بخش بزرگی از مردم غزه باید فقط با یک وعده غذا در روز سر کنند. کودکان و زنان باردار یا شیرده، به ویژه، از سوء تغذیه حاد رنج می‌برند. علاوه بر این، حضور مداوم پهپادها و صدای جت‌های جنگنده نیز باعث آسیب‌های روانی شدیدی برای بسیاری از مردم بویژه کودکان می‌شود. شهروندان در مورد این بی‌عدالتی آشکار، به جز نوشتن نامه‌های اعتراضی و سازماندهی شب زنده‌داری و تظاهرات، چه کاری می‌توانند انجام

جهانی از آمریکا باشد؟ من که نشنیده‌ام. تصور کنید اگر روسیه پیش از جام جهانی ۲۰۱۸ چنین کاری کرده بود!

همچنین نباید حمایت آمریکا از نسل کشی اسرائیل در غزه را فراموش کنیم. اینفانتینو رئیس فیفا سال گذشته جایزه صلح فیفا را به دونالد ترامپ جنایتکار اهدا کرد؟ از آن زمان این «رئیس جمهور صلح» عملیات نظامی را در چهار کشور مختلف آغاز کرده و بیش از ۱۲۵ هزار خانه در ایران را بمباران و ویران کرده است. حتی پیش از آغاز مسابقات نیز رسوایی‌های یکی پس از دیگری ظاهر شدند. تیم ملی ایران اجازه اقامت در آمریکا را دریافت نکرد و مجبور شد برای مسابقات بین مکزیک و آمریکا رفت و آمد کند. همچنین هنگام ورود تیم‌های ازبکستان و سنگال، بازیکنان آن‌ها با بازرسی‌های امنیتی طولانی مواجه شدند؛ چیزی که پیش‌تر سابقه نداشته است.

از طرفی سازمان عفو بین‌الملل هم درباره یورش‌های خودسرانه و وحشیانه مأموران پلیس ضد مهاجرین، سازمان مخفی هشدار داده و گفته است که بازدیدکنندگان ممکن است مجبور شوند حساب‌های شبکه‌های اجتماعی خود را برای بررسی «ضد آمریکایی بودن» در اختیار مقامات قرار دهند. سپس به پرونده داور، عمر آرتان، می‌رسیم که هنگام ورود به آمریکا اجازه ورود دریافت نکرد. جرم او چه بود؟ اهل سومالی بودن. کشوری که ترامپ گفته بود «بوی بد می‌دهد» و «کثیف، منجرکننده و وحشتناک است». او همچنین مهاجران سومالیایی را «آشغال» خوانده و گفته بود «همه آن‌ها جنایتکار هستند». این حرف‌ها چندان با سخنان اینفانتینو در سال گذشته که گفته بود «همه خوش آمد خواهند بود» سازگار نیست. تمام برآوردها نشان می‌دهد که فیفا از مسابقات امسال درآمدی بی‌سابقه کسب خواهد کرد. فقط یک نمونه از طمع بی‌حدومرز حاکم بر این رویداد را ذکر می‌کنم؛ رویدادی که قرار است جشن مردم باشد. اگر کسی بلیت مسابقه‌ای را داشته باشد، می‌تواند از طریق فیفا آن را با هر قیمتی که مناسب می‌داند دوباره بفروشد. اخیراً فردی چهار بلیت فینال را هرکدام حدود ۲,۳ میلیون دلار آمریکا برای فروش گذاشت. این موضوع برای فیفا کاملاً قابل قبول بود، زیرا آن‌ها ۱۵ درصد از خریدار و ۱۵ درصد از فروشنده کارمزد دریافت می‌کنند! این همان شعار «ساخته‌شده توسط فقرا، دزدیده‌شده توسط ثروتمندان» است که به افراطی‌ترین و زشت‌ترین شکل ممکن به نمایش گذاشته شده است.

برای من، همه این‌ها بیش از آن چیزی است که بتوانم تحمل کنم. از این بابت من امسال هیچ مسابقه‌ای را تماشا نمی‌کنم! *



یک گپ دوستانه

چرا جام جهانی را تماشا نمی‌کنم؟

اخیراً یکی از دوستانم از من پرسید آیا جام جهانی را دنبال می‌کنم، چند بازی را تماشا کردم پاسخ من اینبار یک «نه» قاطع بود. گفتم امسال قصد ندارم حتی یک دقیقه از جام جهانی را ببینم. گفت چرا چی شده!

خب، از کجا شروع کنم؟ من با وجود اینکه عاشق ورزش و فوتبال هستم اما امسال رغبت تماشای بازی‌های جام جهانی را ندارم این تورنمنت را نوعی لجنزار ورزش و سیاست متعفن سرمایه‌داری در اوج پستی و دناش می‌بینم که از هر دوره پیش وقیح‌تر و آشکارتر است.

همه چیز توسط آن «کله زرد فاشیست و پدوفیل جزیره آبستین ساکن کاخ سفید و جانی اینفانتینو رئیس نوکرصفت فیفا سازمان‌دهی شده است. اما اگر کمی عمیق‌تر نگاه کنیم می‌توانم به وقفه‌های نوشیدن آب اشاره کنم که در واقع چیزی جز فرصت تبلیغاتی نیستند، و همچنین قیمت بلیت‌هایی که تقریباً قابل درک نیستند. و نه، حضور تیم ملی ایران که خیلی دوستش دارم هم هیچ تغییری در موضع من ایجاد نمی‌کند.

با این حال و اول از همه، میزبان جام جهانی کشوری است که علیه ایران، یکی از تیم‌های شرکت‌کننده، جنگ تجاوزکارانه‌ای به راه انداخته و هزاران نفر را کشت از رهبر جمهوری اسلام گرفته تا ده‌ها فرمانده ارتش و هزاران نفر انسان بیگناه را از جمله، بمباران جنایتکارانه مدرسه میناب

که در آن ۱۶۸ نفر کشته شدند؛ از جمله ۱۱۰ کودک. چیزی شبیه به این هرگز پیش از این در تاریخ فوتبال رخ نداده است. آیا صدای اعتراضی شنیده‌ای که خواهان سلب میزبانی جام

کارگزاران و شکم گندگان بی غیرت و بی وطن حاکم به دنبال «آتش بس» دوان هستند و در حین دوان، مرتب برای آمریکا هوار می کشند و رجز می خوانند و در این راه گوی سبقت را از تعزیه خوانها ربودند!

به این دو مورد زیر توجه شود. «در صورت ادامه شرارت دشمن، پاسخهای پشیمان کننده و سنگین تری در راه است.»

«ارتش جنایتکار آمریکا بداند در صورت تکرار تعرض به جمهوری اسلامی ایران، حملات سهمگین تر و گسترده تر علیه اهداف تعیین شده در منطقه، انجام خواهد شد!»

ایرانیان میهن دوست و مبارز و آگاه می دانند که برای پایان دادن به تجاوزگری آمریکا و اسرائیل به سرزمین مادری مان، راهی جز جنگیدن و تا آخر جنگیدن وجود ندارد. فقط این وادادگان سیاسی و خیانتکاران آشکار و پنهان که شرف نداشته شان در گرو حساب های بانکی شان است، «نجات» کشور را در مذاکره با ماران خوش خط و خال و راهزنان بین المللی می بینند!

بریده باد دستان خون آلود متجاوزین آمریکایی و اسرائیلی در منطقه و در جهان!!*



اطلاعیه کمیته مرکز حزب کمونیزست مارکسیست لنینیست ونزوئلا

در مورد زلزله ویرانگر

این اطلاعیه به دفتر خارجی حزب کار ایران (توفان) رسیده و حزب ما در همبستگی با مردم ونزوئلا ترجمه و مبادرت به انتشار آن می کند:



در میانه کارزار، جای برای سازشکاران و وطن فروشان نیست

هدف استراتژیک امپریالیسم آمریکا و ماشین کشتارش، رژیم فاشیستی اسرائیل، تعزیه ایران، تعزیه ایران و تعزیه ایران است. هر کس این معنی را درک نکند به گفته حافظ: «نقشش به حرام، از خود صورتگرچین باشد.»

حال افرادی در حاکمیت و در سیاست گذاری کشور جولان می دهند که تصمیماتشان برای اداره کشور چه در عرصه جنگ، چه در اقتصاد و چه در سیاست و غیره، به لعنت ابلیس هم نمی ارزد. جماعتی که یا بی سواد سیاسی اند و یا جنم آنرا ندارند تا علیه سیاست جنگ افروزان و تعزیه طلبانه آمریکا و اسرائیل بجنگند زیرا که ذاتا ترسو، نوکر صفت و مهمتر از همه در غارت و چپاول ثروت و دارایی های کشور و بهره کشی از کارگران و زحمتکشان، هیچ توفیری با استثمارگران خارجی ندارند و در این زمینه با آنها دارای منافع مشترک بوده و لذا از درگیری با آنها پرهیز می کنند.

همه شان از دم نوکر سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و تجارت جهانی اند و همه از دم عماله اکره های سیاست های اقتصادی «نئولیبرالی» ملتون فریدمن و فردریک فُن هایک می باشند.

مثلا؛ عراقچی می گوید:

«تنگه هرمز» در آب های بین المللی قرار ندارد»؟! از این جمله بوی سازش و آتش بس و وادادگی می آید.

در جنگ ۱۲ روزه و بعدا چهل روزه که مدافعان وطن و مبارزان راه استقلال، عنقریب داشتند پوزه کثیف دشمنان صهیونیستی آمریکایی و اسرائیلی را با خاک آشنا می کردند ناگهان صدای «آتش بس» از واشنگتن بلند شد و رژیم دست نشاند و مفلوک پاکستان «میانجی» گردیده شد و از آن موقع تا به امروز «آتش قطع نشد ولی «بس» اش هنوز ادامه دارد!

تقریبا هر شب جنوب ایران و جنوب لبنان شاهد حملات ارتش نسل کش آمریکا و ارتش نسل کش اسرائیل است.

گسترش حضور نظامی و سلطه خود بر دولت درنگ نخواهند کرد و در نهایت، تنها بهره‌مندان این روند خود آنان خواهند بود، نه مردم ونزوئلا.

ما با قدردانی، از ابراز همبستگی شما با حزب خود استقبال خواهیم کرد تا بتوانیم در عمل به آسیب‌دیدگان یاری رسانیم و مفهوم همبستگی عملی مارکسیست لنینیست‌ها با مردم مقاوم مبارز ونزوئلا را گسترش دهیم.

ما اطمینان داریم که مردم قهرمان ما، که بارها با دشواری‌ها و مصائب گوناگون روبه‌رو شده‌اند، این بحران سخت را نیز با یاری رفقا و برادران هم‌رزم خود پشت سر خواهند گذاشت.

با درودهای رفیقانه،

کمیته مرکزی حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست ونزوئلا (PCMLV)*



ایران ضربه‌ای دردناک به تکبر آمریکا وارد می‌کند

افکار عمومی جهان سرانجام مذاکرات ایران و آمریکا را دنبال کردند؛ مذاکراتی که به امضای توافق چارچوبی توسط رؤسای جمهور دو کشور در روز پنج‌شنبه ۱۹ ژوئن جاری انجامید؛ توافقی که اکنون به «توافق ۱۴ ماده‌ای» مشهور شده است. بدین ترتیب، صفحه‌ای از صفحات رویارویی میان دو طرف بسته می‌شود؛ رویارویی‌ای که اوج آن در جنگ چهل‌روزه‌ای بود که ایالات متحده از طریق آن می‌خواست ضربه‌ای قاطع به ایران وارد کند؛ ایرانی که به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شده و در سامان‌دهی امور منطقه نقشی پررنگ یافته است؛ منطقه‌ای که آمریکا در چارچوب تلاش برای سلطه انحصاری بر جهان، قصد داشت به‌تنهایی بر آن مسلط شود. این رویکرد با منطق ترامپ همخوانی دارد؛ کسی که بار دیگر گستاخی و یکه‌تازی آمریکا را آشکار ساخت، پس از آنکه در سال‌های اخیر و در سایه رقابت میان قطب‌های امپریالیستی، تا حدی فروکش کرده بود.

جهان در جریان این جنگ دریافت که ایران به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شده است که با نهایت پافشاری از موجودیت و منافع خود

رفقای گرامی،

با نهایت تأسف، بار دیگر وضعیت بسیار بحرانی‌ای را که مردم ونزوئلا، به‌ویژه در کاراکاس، لا گوایرا و دیگر شهرهای مرکز کشور، با آن روبه‌رو هستند، به اطلاع و تأیید شما می‌رسانیم. این وضعیت در پی دو زمین‌لرزه و پس‌لرزه‌های متعدد است که از تاریخ ۲۴ ژوئن ۲۰۲۶ آغاز شده و موجب تخریب خانه‌ها، ساختمان‌ها و زیرساخت‌های پایتخت جمهوری، نوار ساحلی مرکزی و دیگر مناطق ساحلی شده است. این فاجعه ساختمان‌های مسکونی، فرودگاه بین‌المللی «سیمون بولیوار»، شبکه هتل‌های سواحل فالکون و همچنین برخی ایالت‌های مرکزی کشور را نیز تحت تأثیر قرار داده است. تاکنون شمار جان‌باختگان به صدها نفر و تعداد مجروحان به هزاران نفر رسیده است. افزون بر این، شمار زیادی از افراد مفقود شده‌اند که گمان می‌رود زیر آوار گرفتار باشند. همچنین صدها واحد مسکونی دیگر نیز غیرقابل سکونت شده‌اند.

خوشبختانه، حزب ما تاکنون هیچ‌گونه تلفات جانی یا خسارت مادی متحمل نشده است، اما برخی از دوستان، نزدیکان و اعضای خانواده‌های آنان دچار خسارت‌های مادی شده‌اند. از این‌رو، در چنین شرایطی همبستگی به‌عنوان یک وظیفه انقلابی بیش از هر زمان دیگری ضروری است.

دولت موقت وضعیت اضطراری اعلام کرده و فعالیت‌های غیرضروری، از جمله فعالیت‌های آموزشی و فعالیت برخی مؤسسات را به حالت تعلیق درآورده است. شایان ذکر است که این زمین‌لرزه‌ها دقیقاً در روز تعطیل رسمی، هم‌زمان با سالگرد نبرد کارابوبو - نبردی که استقلال ونزوئلا را تثبیت کرد رخ داد. به همین دلیل، اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌ها در خانه‌های خود حضور داشتند و همین امر بر ابعاد فاجعه و شمار جان‌باختگان و مفقودشدگان ناشی از فروریختن ساختمان‌ها افزود.

سازمان‌های توده‌ای ما فعالیت‌های گسترده‌ای را برای همبستگی با آسیب‌دیدگان آغاز کرده‌اند. آنان امکانات اسکان و تهیه غذا را برای افرادی که مایل‌اند از کاراکاس به مناطقی که سازمان ما در آن‌ها از انسجام بیشتری برخوردار است منتقل شوند، فراهم کرده‌اند. از این‌رو، ما برای تأمین هزینه‌های این اقدامات به همبستگی و حمایت مالی نیازمندیم.

همچنین بر این باوریم که همبستگی معنوی از طریق ارسال پیام‌ها و نیز افشای تلاش‌های امپریالیسم فاشیستی صهیونیستی بلوک ایالات متحده و اتحادیه اروپا نیز بسیار اهمیت دارد. آنان می‌کوشند در پوشش کمک‌های بشردوستانه، زمینه استقرار نیروهای فرماندهی جنوبی خود را در مناطق آسیب‌دیده فراهم کرده و به بهانه «کمک» وارد عمل شوند. تجربه تاریخی به ملت‌های جهان نشان داده است که چنین «کمک‌هایی» از سوی ایالات متحده سرانجام به چه نتایجی منتهی می‌شود. از این‌رو، ضروری است هشدار داده شود که امپریالیسم آمریکا و متحدانش لحظه‌ای در بهره‌برداری از این وضعیت برای

دوم را پایان یافته اعلام کرد و از طریق هدف قرار دادن متحدان چین و روسیه، مسیر تقابل غیرمستقیم با این دو قدرت را برگزید. اما مقاومت ایران محاسبات ترامپ را بر هم زد و در مقطعی حساس از دوره ریاست جمهوری اش، که به نیمه راه خود و انتخابات میان دوره ای نزدیک می شود، ضربه ای مهم به برنامه های او وارد کرد. این در حالی است که محبوبیت ترامپ همزمان با امضای توافق با ایران به ۳۹ درصد سقوط کرده بود؛ پایین ترین سطح از زمان بازگشت او به کاخ سفید.

اهمیت نتایج جنگ با ایران در این است که ایران توانست، هرچند موقت، از شتاب دولت مبتنی بر ترس و تجاوز جلوگیری کند. منطق زورگویی نه تنها در میدان جنگ، بلکه در میز مذاکره نیز تحقیر شد؛ جایی که رویکردی کاملاً متفاوت از منطق ترامپ تحمیل گردید و کارت های منطقه ای و بین المللی به سود مذاکره کننده ایرانی به کار گرفته شد. همین پایداری در برابر تکبر قدرت های بزرگ، خود نوعی پیروزی و ضربه ای جدی به سیاست انحصارطلبانه در مدیریت منطقه و جهان به شمار می رود.

امروز ملت های منطقه و جهان از مقاومت ایران در برابر تجاوز و مداخله صهیونیستی امپریالیستی حمایت می کنند و در عین حال تسلیم طلبی حکومت های عربی را محکوم می نمایند. آن ها همچنین در کنار مقاومت لبنان و فلسطین و جنبش زنان و مردان آزادی خواه علیه جنگ های تجاوزکارانه قرار دارند. با این حال، منافع واقعی ملت ها تنها زمانی تأمین خواهد شد که خود سرنوازششان را در دست بگیرند و حاکمیت کامل بر ثروت ها، منابع و آینده خویش را محقق سازند.

در نهایت، نتیجه این جنگ و روند مذاکرات، ضربه ای به منطق سلطه و تهاجم آمریکا و نشانه ای از گذار به جهانی چندقطبی است؛ جهانی که در آن نیروهای مقاومت و ملت های تحت ستم باید نقش خود را در برابر امپریالیسم آمریکایی و متحدانش تقویت کنند.

از این منظر، نتایج جنگ و روند مذاکرات ضربه ای دردناک به منطق سلطه گری سخت و تهاجمی از نوع ترامپی نازی محسوب می شود. این روند پیروزی نسبی برای منطق چندقطبی و تعدد قدرت هاست؛ مسیری که بسیاری از کشورهای نوظهور به رهبری چین و روسیه در پیش گرفته اند. هرچند این وضعیت فضای مانور بیشتری برای قدرت های منطقه ای مدافع استقلال و حاکمیت ملی فراهم می آورد، اما منافع راهبردی ملت ها در نهایت در ساختن جهانی نهفته است که واقعاً مستقل از همه قطب های قدرت باشد؛ قطب هایی که در نهایت تنها به منافع ائتلاف های طبقاتی حاکم می اندیشند.

نقش نیروهای انقلابی و مترقی، در سطح منطقه ای و جهانی، بسیج و سازمان دهی نیروها به سود قطب ملت ها، ملت های تحت ستم و طبقات فرودست است؛ نیروهایی که باید از هر ضربه ای که به قدرت های سلطه گر و تجاوزکار وارد می شود بهره ببرند؛ قدرت هایی که امروز خشن ترین و تهاجمی ترین نمونه آن ها امپریالیسم آمریکا است.*

سرمقاله نشریه صدای خلق، ارگان مرکزی حزب کارگران تونس - شماره ۱۳۴

دفاع می کند. ایران با وجود ضربات دردناک نظامی، امنیتی و اقتصادی که مهم ترین عناصر رهبری سیاسی و نظامی آن را هدف قرار داد، با خونسردی و استواری در برابر تجاوز صهیونیستی آمریکایی ایستاد. این کشور توانایی چشمگیری در جذب ضربه و ادامه مقابله در مراحل مختلف درگیری از خود نشان داد، تا جایی که در بسیاری از موارد خود آغازگر حملات به قلب موجودیت اشغالگر و پیرامون راکتور هسته ای دیمونا، و نیز پایگاه های نظامی آمریکا در سراسر خلیج فارس بود.

جهان از نظر سیاسی و اقتصادی نفس در سینه حبس کرده بود؛ زیرا ایران کنترل کامل بر تنگه هرمز را در دست داشت؛ گذرگاهی که یک چهارم تجارت جهانی انرژی از آن عبور می کند. همچنین کنترل گسترده بر تنگه باب المندب، در سایه حملات حوثی ها به کشتی های متعلق به اسرائیل و ایالات متحده، اهمیت ویژه ای یافت. طرح «وحدت میدان ها» نیز نقشی حیاتی نه تنها در مدیریت نبردها، بلکه در تعیین سرنوشت مرحله پایانی آن ها ایفا کرد.

محتوای توافق چارچوبی بازتابی از واقعیت تحولات جاری در منطقه و جهان است و ضربه ای دردناک به سیاست ترامپ نتایج محسوب می شود؛ سیاستی که بر زورگویی برای تثبیت شرایط «خاورمیانه جدید» مبتنی بود؛ آن گونه که این دو سیاستمدار جنگ طلب و فاشیست تصور می کردند و حاکمان خوار و مطیع عربی و خلیجی نیز در برابر آن سر فرود آورده بودند.

ائتلاف صهیونیستی آمریکایی در پی آن بود که پس از جنگ نسل کشی در غزه و سراسر فلسطین اشغالی، و پس از وارد کردن ضربات سنگین به حزب الله، به ویژه پس از سرنگونی نظام سوریه و گماردن حاکمی وابسته در دمشق که راه را برای نیروهای اشغالگر در سوریه گشود و مقاومت لبنان را تحت فشار قرار داد، «سکوت قبرستانی» را بر منطقه تحمیل کند.

اما پایداری ایران ضربه ای به طرح صهیونیستی آمریکایی برای تسلط کامل بر منطقه وارد کرد؛ طرحی که نتایج آن با عنوان «فرصت تاریخی» یاد می کند. از همین رو، پس از امضای توافق توسط ترامپ با ایران، ماشین جنگی اسرائیل دچار خشم و آشفتگی شد؛ زیرا ایران توانست همسویی مسیرها را تحمیل کند، به ویژه در جهت آتش بس در لبنان؛ جایی که حزب الله در برابر تجاوز اسرائیل و بی عملی رسمی لبنان و کشورهای عربی مقاومتی چشمگیر از خود نشان داد.

ایران همچنین آغاز مذاکرات با آمریکا در سوئیس را به دلیل اصرار نتایج بر ادامه تجاوزاتش تحریم کرد؛ امری که ترامپ و دولت او را وادار ساخت برای نخستین بار تهدید به قطع حمایت نظامی کنند. این موضوع برای جهان روشن کرد که ایران به بازیگری اساسی در سطح منطقه تبدیل شده است؛ جایگاهی که نه تنها بر حال، بلکه بر آینده منطقه نیز تأثیر خواهد گذاشت.

دستیابی به توافق بدون تسلیم شدن، در زمانی که زورگویی آمریکا به اوج خود رسیده بود - به ویژه پس از ربودن مادر و و اعلام رسمی بازگشت به «دکترین مونرو» که قاره آمریکا را حیاط خلوت واشنگتن می داند اهمیت ویژه ای دارد. ترامپ اجرای برنامه خود را آغاز کرده بود؛ برنامه ای که پس از هدف قرار دادن ایران، حذف کوبا، کلمبیا، گرینادا و حتی کانادا را نیز در بر می گرفت.

او همچنین با تحقیر متحدان اروپایی، نظم پس از جنگ جهانی

می کرد که فلسطینی ها همان حقوق بشری را دارند که دیگران دارند، ناچار بود به این سؤال پاسخ دهد: «آیا از حماس حمایت می کنی؟»

و اوضاع بهتر نشده است. نسل کشی عادی شده است. تجاوزهای دائمی اسرائیل بی توجه می گذرد. و هر کس صدای خود را در دفاع از فلسطینی ها بلند کند، باید مدام از خود دفاع کند. سرمقاله های خشمگین درباره نقض های مداوم آتش بس کجایند؟ درباره کمبود فاجعه بار مداوم مواد غذایی اولیه و دارو؟ درباره این که خشونت قدرت اشغالگر حتی در کرانه باختری نیز افزایش می یابد؟ در عوض، رسانه ها روی این تمرکز می کنند که فلسطینی های سوئدی جسارت کرده اند و جشن گرفته اند که قومشان در برابر اشغال و ستم قیام کرده است. اینکه آنها امیدوارند مبارزه به موفقیت برسد و فلسطین آزاد شود.

حزب چپ (حزب چپ، حزبی رفرمیست و متحد حزب سوسیال دمکرات سوئد- توفان) نیز بدون کوچکترین نقدی به این جریان پیوسته است. دادگستار (زن ایرانی تبار رهبر حزب چپ سوئد- توفان) و رهبری حزب از «بررسی» روزنامه اکسپرسن استقبال می کنند. نه یک بار اتهامات را زیر سؤال می برند. در عوض، در شکار جادوگران همکاری می کنند. این خنده دار است. اما همچنین بسیار جدی و خونی است.

بسیاری از دوستان و رفقای فلسطینی من نگرانند. می ترسند شغل خود را از دست بدهند. می ترسند حق ماندن در سوئد را از دست بدهند. آنها به سکوت ترسانده می شوند در حالی که سیاستمدارانی که مدعی بودند در کنارشان هستند، آنها را به دهان گرگ ها می اندازند.

اکنون بیش از هر زمان دیگری لازم است که در برابر حق بایستیم. در برابر قواعد بازی ای که امپریالیسم تعیین کرده، سر خم نکنیم. ما این بازی را انجام نمی دهیم، ما در این بازی نیستیم.

ما که در کنار بشریت ایستاده ایم، به هر حال بیشتر از کسانی هستیم که از نسل کشی حمایت می کنند. بیایید میز بازی را واژگون کنیم و به جای آن جهانی عادلانه بسازیم!

یادداشتی از الن کال، فعال مدافع فلسطین و عضو حزب کمونیست سوئد (ک) - هفته نامه پرولتر شماره ۲۵

ترجمه از فعالین حزب کار ایران (توفان) در سوئد*

نابود باد رژیم صهیونیستی کودک کش پیروز باد نبرد به حق خلق فلسطین



من هم هفتم اکتبر را جشن گرفتم

وقتی اولین خبر رسید که مقاومت فلسطین از دیوار غزه عبور کرده، قلبم تندتر زد. فکر ناگهانی ام: بالاخره! حالا اتفاق می افتد!

همزمان ترسیدم. حتی پیش از آنکه دروغ های تبلیغاتی پخش شوند، در ذهنم دیدم که اسرائیل از این فرصت استفاده خواهد کرد تا سخت تر از همیشه ضربه بزند. چند هزار فلسطینی باید جان خود را از دست بدهند؟

متأسفانه واقعیت از بدترین ترسهای من هم فراتر رفت. پس به خیابان ها آمدم. البته برای جشن گرفتن مقاومت. اما همچنین، و شاید بیشتر، برای اعتراض به نسل کشی رو به افزایش اسرائیل. در هلسینگ بورگ (شهری در جنوب سوئد- توفان) در همان روزهای اول هزاران نفر بودیم. زنان، مردان و کودکان با ریشه های مختلف در شهر راهپیمایی کردند. خشم، ناامیدی و اندوه خود را فریاد زدیم.

آن پاییز من یک دوره آموزشی برگزار کردم. در این دوره چند شرکت کننده فلسطینی نیز بودند. در حالی که آنها از تلافی وحشیانه اسرائیل به هم ریخته بودند و نمی توانستند روی حرف های ما تمرکز کنند، همکارم ناراحت بود چون شنیده بود که حماس به یک مادر بزرگ تجاوز کرده و نوه هایش را مجبور به تماشا کرده است. من مات و مبهوت شدم. تبلیغات علیه مبارزه مقاومت فلسطین از همان ابتدا گسترده بود. روشی کاملاً آماده و مدتها آزموده شده. بسیاری ادعاهای دروغین درباره سر بردن نوزادان و دیگر جنایات های وحشیانه ادعایی را با جان و دل خریدند. وقتی بعداً این ادعاها رد شدند، دیگر دیر شده بود.

در رسانه ها نمی توان از حماس نام برد مگر با افزودن «برچسب تروریستی». اگر به طور اتفاقی این اتفاق می افتاد، بلافاصله اصلاحیه و عذرخواهی می آمد.

مبارزه مقاومت با تروریسم برابر دانسته شد. صهیونیسم ستیزی به عنوان یهودستیزی ترسیم شد. هر کس به هر نحوی اظهار نظر

پس فردا جلوس ملوکانه در انبارخانه دیوان لاهه و در هر منزل، سه و کیل درپیتی، دو یمین گرای بیکار، و یک مترجم که خود نمی‌داند برای چه حاضر شده.

و حضرتعالی بیرون آمده بفرماید:

« با جامعه جهانی مذاکرات سرنوشت‌ساز فرمودیم.»

اما از همه شیرین تر واقعه گوجه بود.

ناگاه یکی از انصار جان‌نثار یا بهتر بگویم هنرپیشه‌ای از تعزیه از پیش مرتب‌شده آب گوجه‌فرنگی بر جبین مبارک پاشید.

این حقیر همان دم دانست سوءقصد نیست، به آب گوجه از نوع فرنگی آن زده است.

زیرا کسی که غافلگیر شود چنین شاهانه رُب بر پیشانی نمی‌پذیرد.

گویی مباشر پیشتر گفته باشد:

« پس از بی‌اعتنایی دولت، برای جبران هیبت، نوبت گوجه‌مالی است.»

از عدم واکنش مبارک، معلوم شد همایون بر متن نمایش مسبوق بوده.

قصد آن بود که وجهه‌ای خطرناک بسازند؛

که ببیند مخالفان تا چه می‌ترسند که به جای گلوله، گوجه پرتاب می‌کنند!

اما قربان، گوجه در تاریخ بیشتر نصیب دل‌فکان شده تا شهریاران.

جُرْناَل آلمانی بی‌سبب چیزی نوشته.

و همان سیصد نفر مرید که اگر قدری بیشتر می‌شدند شاید به هیأت مهمانی مختصری درآیند شمشیر از رو بسته؛ همان جماعت که روز پیش در لندن شکم مخالفی را با چاقو دریدند و حضرت عالی دم برنیاورید.

عجبا!

برای چند قطره رب، تعزیه مظلومیت.

برای قمه مریدان، سکوت سلطانی.

و در همان مصاحبه، چون خبرنگاری سؤال کرد، همایون برآشفیتید:

« چقدر سؤال می‌کنید؟ »

یا حضرت والا، خبرنگار اگر سؤال نکند، قصیده بخواند؟

این بنده گمان برد در سامانه‌گذاری موعود، قانون مطبوعات چنین خواهد بود:

ماده اول: خبرنگار فقط کف بزند.

ماده دوم: سؤال نپرسد.

ماده سوم: متخلف مشمول ضرب و شتم گردد.

و گرنه تاریخ چنین نویسد:

« شخصی بود که دولت‌ها او را به بار ندادند، سالن به او دادند؛

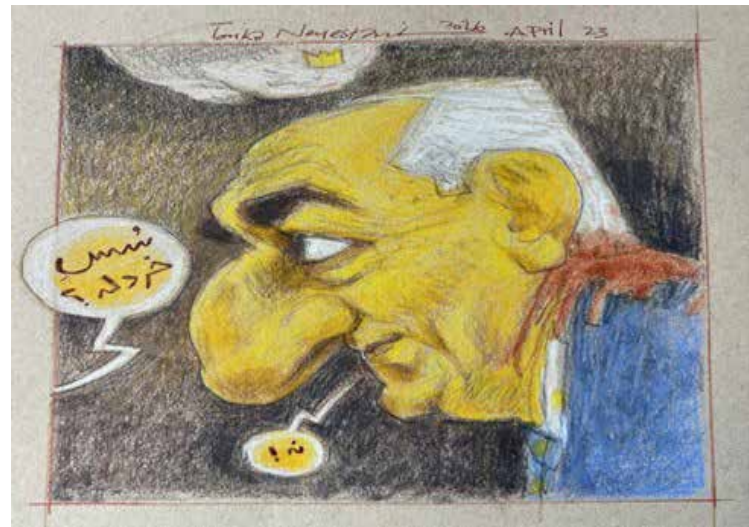
تخت نیافت، تریبون یافت؛

سیاست میسر نشد، نمایش ساخت؛

و چون صدراعظم از رفع تحریم گفت، او از فتح سلطنت گفت و میان این دو، فقط گوجه بود.»

هذا

مرقوم از جانب میرزا وقایع‌الملوک،*



به عرض خاک‌پای همایون

به عرض خاک‌پای همایون، قبله آمال، مخترع جلوس معلق، سلطان تقاریب و نمایشات، حسرت‌السلطنه دامت اوهامه می‌رساند:

این حقیر وقایع‌الملوک امروز جریده آلمانیه تانس را ملاحظه کرد که حضرت عالی را «دلقک دربار» لقب داده بود؛ نخست گمان بردم اهل فرنگ در طعن، قدری اسراف فرموده‌اند، لیک چون وقایع سوئد و ایتالیا و این سفر برلین را در کنار هم نهادم، معلوم شد این لقب نه هجو، که گزارش وقایع است.

چه در سوئد، صحن مجمع اصحاب رأی و مشورت بر اغیار بسته بود و نصیب مبارک، اطاقکی شد.

در ایتالیا نیز همان نسبت برقرار.

و اکنون در برلین که گمان می‌رفت فتح‌الفتوحی در کار باشد معلوم شد آنچه به حضرت عالی ارزانی داشته‌اند، نه دیدار با دولت، نه بار صدارت، نه خلوت سیاسی؛ بل صرفاً سالی برای کنفرانس مطبوعاتی، آن هم به قدر ادای رفع تکلیف!

قربان این «استقبال جهانی» بروم که در نهایت به اجاره سالن ختم می‌شود.

دولت آلمان چنان میلی به زیارت همایون نداشت که حتی نیم ساعت از اوقات خویش برای ملاقات تهی نفرمود؛

و لطیف‌تر آنکه در همان روز، صدراعظم آلمان از احتمال کاهش تحریم‌ها علیه ایران سخن می‌گفت.

یا للعجب!

حضرت عالی در همان ساعت از فروپاشی و جلوس می‌فرمودید،

صدراعظم از تخفیف تحریم!

یکی طبل فتح می‌زد،

دیگری حساب معامله می‌کرد.

این را در دیوان صیاست استدعای عفو می‌رود سیاست، «سیلی دیپلماتیک با دستکش مخمل» گویند.

این بنده از همین نسبت‌ها دریافته‌ام که منازل آتی نیز روشن است:

امروز مجلس آرای در حجره اخبار برلین،

فردا معطلی همایونی در دهلیز انتظار بروکسل،

سلاح‌های هسته‌ای در مرز

روسیه

سلاح‌های هسته‌ای در مرز روسیه اکنون می‌تواند به واقعیت تبدیل شود.

روز چهارشنبه گذشته، اکثریت بزرگی از پارلمان فنلاند به نفع قانونی رأی داد که اجازه لغو ممنوعیت سلاح‌های هسته‌ای را می‌دهد. «آنتی‌هاکانن»، وزیر دفاع فنلاند، گفت: «با این پیشنهاد، ما دفاع فنلاند را تقویت می‌کنیم و امکان استفاده نامحدود از بازدارندگی هسته‌ای ناتو را برای محافظت از فنلاند فراهم می‌کنیم.» (!!)

این اقدام که ده‌ها سال است امپریالیسم آمریکا برای تحقق آن توطئه و دسیسه چیده است نشان می‌دهد که سیاست تقویت نظامی علیه روسیه به نقطه اوج خود می‌رسد. به دیگر سخن، این به معنای واقعی کلمه، بازی با آتش است.

به گزارش «دی ولت»، پارلمان فنلاند به بهانه «بازدارندگی» راه را برای سلاح‌های هسته‌ای هموار می‌کند.

«فرانکفورتر روندشاو» می‌نویسد: «یک رأی تاریخی در فنلاند راه را برای سلاح‌های هسته‌ای ناتو در مرز روسیه هموار می‌کند.»

طبق این گزارش‌ها آنچه که به طور فزاینده‌ای آشکار و برجسته می‌شود اینست که:

کشورهای ناتو در حال هدایت یک سیاست تهاجمی‌تر علیه روسیه هستند. سیاستی که در سال‌های ۹۰ میلادی با گسترش ناتو به سمت شرق اروپا آغاز شد و امروز به تحقق خود نزدیک می‌شود. سیاستی ماجراجویانه و بسیار خطرناک. این سیاست مدت‌هاست که به بازی با آتش تبدیل شده است.

کشورهای ناتو عمداً از راه‌حل‌های دیپلماتیک به نفع تقویت نظامی و ملیتاریسم علیه روسیه اجتناب می‌کنند.

جنگ در اوکراین نشان می‌دهد که وقتی منافع امنیتی روسیه به شدت به خطر می‌افتد، چه اتفاقی می‌افتد.

«درس‌هایی» که کشورهای ناتو از جنگ اوکراین می‌گیرند، ناقص و به طور فزاینده‌ای فاجعه‌بار است. آنها به دنبال مقابله با روسیه از طریق اعمال زور هستند! این دقیقاً همان مسیری است که مدت‌هاست به یک ماریپچ صعودی وحشتناک تجدید تسلیحات و جنگ‌افروزی دامن زده که در نهایت به چشم‌انداز فزاینده‌ی یک جنگ بین ناتو و روسیه منجر خواهد شد. کشورهای ناتو جبهه سیاسی را با امتناع عمدی از پیگیری کاهش تنش در این درگیری جدی، ترکیب می‌کنند. نظم جدید صلح (یا بهتر بگوییم، جنگ) قرار است بر پایه ملیتاریسم و آمادگی رزمی نظامی بنا شود.

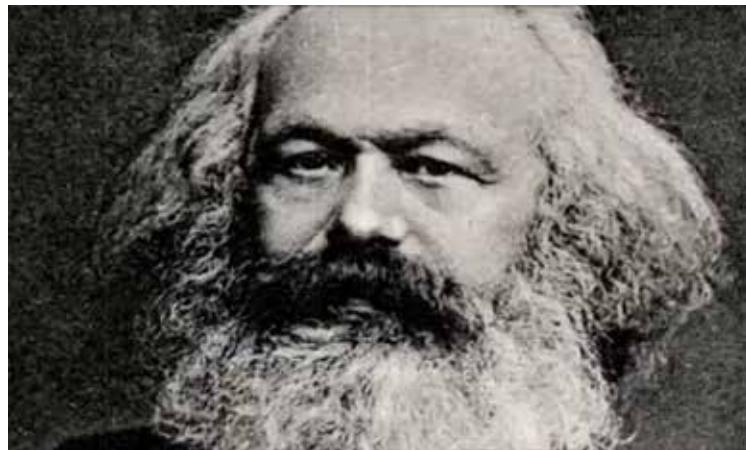
۱۲۵ نفر از ۱۹۹ نماینده مجلس فنلاند به اصلاحیه‌ی قانونی رأی مثبت دادند که مسیر سلاح‌های هسته‌ای آمریکا را به سوی مرز این کشور با روسیه هموار می‌کند.

با انجام این کار، آنها قصد دارند مسیری را که ناتو در پیش گرفته است، دنبال کنند: «بازدارندگی». چیزی که آنها آشکارا از درک آن عاجزند این است که تحت پوشش «بازدارندگی»، تجدید تسلیحات مداوم به انضمام سلاح هسته‌ای، در واقع همان خطراتی را که دائماً نسبت به آنها هشدار می‌دهند، تشدید می‌کنند!

بدون تردید روسیه از استقرار سلاح‌های هسته‌ای، درست در نزدیکی خود خوشحال نیست، همانطور که ایالات متحده از طرح‌هایی برای استقرار سلاح‌های هسته‌ای در کوبا خوشحال نبود. اکنون جهان با یک «بحران موشکی کوبای» دیگر مواجه است که هستی روی کره‌ی ارض را تهدید می‌کند.

وظیفه خلق‌ها و نیروهای مترقی و انقلابی جهان مبارزه روزانه علیه این سیاست ضد بشری است.*

دست‌ها از ایران کوتاه باد!



ادبیات مارکسیستی به زبان مختصر و ساده

بنابر درخواست مکرر خوانندگان محترم «توفان الکترونیکی» بر آن شدیم تا مفاهیم و مبانی فلسفه مارکسیسم را با زبانی ساده و قابل فهم برای عموم توضیح بدهیم. از اینرو هیأت تحریریه نشریه «توفان الکترونیکی» ستونی برای این امر اختصاص می‌دهد، تحت عنوان «ادبیات مارکسیستی به زبان مختصر و ساده». با امید به اینکه بتوانیم از این طریق به نیاز خوانندگان این نشریه پاسخ داده باشیم.

در مورد استراتژی و تاکتیک

شعار، رهنمود

تصمیمات متناسب خوب بیان شده که اهداف جنگ یا به تنهایی یک نبرد را می‌رساند و در بین لشکریان عامه پسند است، نیز به مثابه‌ی ابزارهایی می‌باشند که در جبهه دارای اهمیت تعیین کننده‌ای می‌باشد، که ارتش را به شور و شوق جهت عمل کردن می‌کشانند، روحیه‌شان را حفظ می‌کنند و غیره.

زمان‌ها، شعارها یا فراخوان‌های مشابه برای لشکریان در سراسر طول جنگ همانند تویخانه‌ای سنگین درجه یک یا تانک تندروی درجه یکی پر اهمیت است. از آن‌هم پر اهمیت تر شعارها در صحنه‌ی سیاسی می‌باشد، در آنجائی که انسان با ده‌ها و صدها میلیون انسان، با خواسته‌ها و احتیاجات متفاوت آنان سروکار دارد. یک شعار، بیان خلاصه و روشن، اهداف دور و یا نزدیک مبارزه است، که از جانب گروه رهبری کننده پرولتاریا و حزبش داده می‌شود. شعارهای مختلفی موجودند، مطابق با اهداف گوناگون مبارزه‌اند که یا کل یک مرحله‌ی تاریخی و یا تک تک جوانب فرعی مرحله‌ی معین تاریخی را در بر می‌گیرد. شعار، مرگ بر حکومت استبدادی که ابتدا در سال‌های ۸۰ قرن گذشته از طرف گروه «آزادی کار» داده شد، شعاری تبلیغاتی بود، زیرا هدفش نهفته در جمع آوری مقاوم

ترین و محکم ترین مبارزان به تنهایی و یا گروهی برای حزب بود. در دوره‌ی جنگ روس - ژاپن که در طی آن شکنندگی حکومت استبدادی برای اقشار وسیع طبقه‌ی کارگر کم و بیش ظاهر گشت، این شعار تبدیل به شعاری تهییجی گشت، زیرا دیگر هدفش جلب میلیون‌ها توده‌ی زحمتکش بود.

در دوره‌ی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ وقتی که تزاریسیم در نظر توده‌ها دیگر ورشکسته گشته بود، شعار «مرگ بر حکومت استبدادی» دیگر از شعار تهییجی به شعاری عملی تبدیل گشت، زیرا روی این حساب شده بود که توده‌های میلیونی را در جهت یک حمله برق آسا بر علیه تزاریسیم به حرکت در بیاورد.

در روزهای انقلاب فوریه این شعار تبدیل به دستور حزبی شد، یعنی به خواستی مستقیم، به جنگ آوردن مؤسسات و مواضع معینی در سیستم تزاریسیم در یک لحظه‌ی معین، زیرا اکنون دیگر سرنگونی تزاریسیم مطرح بود، نابودی او مطرح بود. یک دستور حزبی، فراخواست مستقیم حزب است برای وارد عمل شدن در زمان معین، در محل معین، که برای تمام اعضای حزب صادق بوده و معمولاً از جانب توده‌های وسیع زحمتکشان به تحقق در می‌آید، هرگاه که این فراخواست، خواسته‌های توده‌ها را درست و حساب شده بیان دارد، هرگاه زمانش واقعاً رسیده باشد.

شعارها را با دستورات حزبی و یا شعارهای تهییجی را با شعاری عملی عوضی گرفتن همان قدر خطرناک است که آکسیون‌های پیش افتاده و یا به تأخیر افتاده خطرناکند و حتی نابود کننده‌اند.

در آوریل ۱۹۱۷ شعار «کل قدرت به دست شوراه» شعاری تهییجی بود. تظاهرات معروف پتروگراد در آوریل ۱۹۱۷ که تحت شعار «کل قدرت به دست شوراه» به هنگام محاصره‌ی قصر زمستانی توسط تظاهرکنندگان برگزار شد، کوششی بود زودرس و به همین علت نابود کننده.

این نمونه‌ی کاملاً خطرناکی بود برای عوضی گرفتن یک شعار تهییجی با یک شعار عملی. و حزب حق داشت هنگامی که مبتکران این تظاهرات را محکوم کرد، زیرا حزب می‌دانست شرایط لازمه برای تبدیل این شعار به یک شعار عملی هنوز فرا نرسیده است، که یک آکسیون زودرس پرولتاریا می‌تواند به در هم شکستن قوای او منجر گردد.

از طرف دیگر مواردی موجودند که حزب در مقابل اجبار قرار می‌گیرد «در عرض ۲۴ ساعت» شعار (یا دستور حزبی) صادر و تصمیم گرفته شده‌ی خود را باطل و یا تعویض نماید تا صفوف خود را در مقابل دام‌های گسترده شده‌ی دشمن محافظت کند و یا اجرای دستور حزبی را عجلالتاً به یک زمان مناسبتری به تعویق بیندازد.

یک چنین موردی در ژوئن ۱۹۱۷ در پتروگراد، به هنگامی که تظاهرات دقیقاً آماده شده کارگران و دهقانان برای روز نهم ژوئن از جانب کمیته مرکزی حزب در رابطه با تغییر اوضاع «ناگهانی» منتفی گشت، موجود بود.

وظیفه در این است که با فراست و به موقع شعارهای تهییجی را به شعارهای عملی و یا شعارهای عملی را به دستورات معین حزبی مشخصاً تبدیل نماید. هنگامی که اوضاع تقاضا میکند، نرمش و قاطعیت لازم را به کار بندد تا از اجرای این و یا آن شعارها اگر چه عامه پسند، اگر چه حتی حاد شده باشند به موقع فاصله بگیرد.*



گشت وگذارک در فیسبوک، پاسخ به یک پرسش

پرسش: ضمن سلام و عرض ادب به دست اندرکاران نشریه وزین توفان الکترونیک، این روزها واژه های صهیونیسم و یهود ستیزی بخصوص بعد از جنگ ۷ اکتبر خلق فلسطین در غزه خیلی طرح شده. بخاطر اهمیت این جنگ و این تبلیغات از شما تقاضا دارم مختصر و علمی برایم این واژه را شرح دهید و اینکه چرا مبارزه با صهیونیسم اینقدر اهمیت دارد. با سپاس از شما. علیرضا -تهران

پاسخ: با سلام و تشکر از پرسش مهم شما، "صهیونیسم" از نظر واژه از بلندی صهیون که در نزدیکی شهر اورشلیم است گرفته شده است و برای یهودیان مقدس است.

صهیونیسم جهانی ناسیونالیستی بورژوازی ارتجاعی و متعصب یهود است. بر اساس این نظریه امت یهود یک قوم برگزیده از نظر خداوند است که حق دارد بر دیگران فرمانروائی کند. این نظریه یک نظریه نژادپرستانه می باشد. در سال ۱۹۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد صهیونیسم را به منزله شکلی از نژادپرستی و تبعیضات نژادی در طی قطعنامه ای محکوم کرد. این قطعنامه در سال ۱۹۹۱ با زور صهیونیسم بین الملل و امپریالیسم آمریکا ملغی شد.

صهیونیسم می کوشد با تبلیغ نظریات خود میان کارگران یهودی و سایر زحمتکشان نفاق بیاندازد و صفوف آنها را پراکنده کند. تحت تأثیر این نظریه نژادی در جنبش کارگری، کارگران یهودی برای خود حق ویژه قائل بودند و از وحدت مبارزه طبقه کارگر علیه دشمن مشترک حمایت نمی کردند.

در سال ۱۸۹۷ جمعیتی بنام سازمان جهانی صهیونیسم به رهبری تئودور هرتسل بوجود آمد که هدف خود را تأسیس یک کشور یهودی در فلسطین قرار داد. وی می خواست یهودیان جهان رابه فلسطین منتقل کند. در سال های میان ۱۸۸۱ تا ۱۹۱۴ که با یهودیان در اروپای شرقی بد رفتاری می شد ۵/۲ میلیون نفر به آمریکا مهاجرت کردند. سازمانی که از آن نام بردیم دارای قدرت مالی عظیم و نفوذ سیاسی و مالی فراوان در ایالات متحده آمریکا و

در عرصه جهان است. بسیاری از روسا و صاحبان و یا سهامداران بزرگ انحصارهای غول پیکر جهانی و بانک های عظیم، یهودی های صهیونیت هستند. بورژوازی یهود از این ایدئولوژی خود برای برپائی جمعیت ها، سازمان ها، کمیته ها استفاده کرده و می کند که شبکه ای گسترده ای در جهان برای کنترل و مراقبت منافع سرمایه داران بوجود آورده است. امروز صهیونیسم فقط نظریه ناسیونالیستی بورژوازی یهودی نیست شبکه وسیعی از ارتباطات وسیع، مؤسسات فرهنگی و مالی و گروه های تروریستی و دستگاه های تبلیغاتی برای جعل و شایعه سازی و فریب افکار عمومی می باشد. صهیونیسم به یک شبکه بزرگ تروریستی و جاسوسی در جهان بدل شده است که با امپریالیسم جوش خورده است بطوریکه مبارزه با صهیونیسم جدا از مبارزه با امپریالیسم و بر عکس ممکن نیست. مضمون صهیونیسم، شونیسیم نژادپرستانه و مبارزه با جنبش کمونیستی و حمایت از بهره کشی انسان است. این بورژوازی با تحریک احساسات ناسیونالیستی و بنیادگرایانه متعصب های یهودی زیر درفش صهیونیسم با نیروهای مترقی جهان مبارزه می کند. دولت اسرائیل که سرزمین های فلسطینی را اشغال کرده است و به قتل عام فلسطینی ها و پاکسازی اعراب در منطقه خاور میانه مشغول است سرپل امپریالیسم آمریکا در منطقه است. اسرائیل از بدو پیدایش خود با محافل امپریالیستی آمریکا پیوند مستحکم داشت و در مقابل امپریالیسم انگلستان به سکوی پرش آمریکا در منطقه خاورمیانه بدل شد تا جلوی رشد جنبش های مترقی را با اعمال نفوذ در آنها بگیرد. صهیونیسم که روی دیگر سکه نازیسم است برای مظلوم نمائی در افکار عمومی و توجیه جنایات خود به بربریت نازی ها که به کشتار یهودیان دست زدند متوسل می گردد. این امر نباید ما را دچار این اشتباه گرداند که صهیونیسم با یهودی بودن یکی است. همانگونه که لیبرالیسم بمنزله ایدئولوژی سرمایه داری با طبقه کارگر ممالک سرمایه داری یکی نیست نباید تصور کرد هر فرد یهودی صهیونیست است. چه بسیار یهودی های قهرمانی که جان خود را در راه آزادی بشریت و بویژه طبقه کارگر از دست داده اند. در مقابل صهیونیسم، ما با نظریه آنتی سمیتیسم یعنی یهودی ستیزی روبرو هستیم که دشمنی با هر چه یهودی و هر کس یهودی است می ورزد و این دشمنی را تبلیغ می کند. این نظریه بخشی از ایدئولوژی نازی های آلمان بود که به بهانه آن شش میلیون یهودی را به فجیع ترین وضعی نابود کردند. یهودی ستیزی نیز از نظر کمونیست ها محکوم است زیرا وحدت طبقه کارگر را بر هم زده و آن ها را بر اساس نژاد و یا مذهب از یکدیگر جدا می کند و صفوف متفرق آن ها را به زیر ضربه سرمایه می اندازد. کمونیست ها نه تنها باید با صهیونیسم مبارزه کنند، بلکه در عین حال باید یهودی ستیزی را نیز افشاء نمایند. زیرا این دو پدیده تفاوتی نداشته و دشمن وحدت طبقه کارگرند. از طرفی ضرورت مبارزه علیه صهیونیسم برای یکپارچگی کشورها و حفظ تمامیت ارضی آنها نیز می باشد. زیرا صهیونیسم با کشورگشایی و پاره پاره و تجزیه کشورهای بزرگ و کوچک کردن آنها موافق است و حمله نظامی اسرائیل به ایران، لبنان و سوریه و سایر ملل در همین سرشت تجاوزکارانه این پدیده فاشیستی و ضد بشری است.

موفق باشید . *

پاسخ: با سلام و تشکر از پرسش خوب شما. دوست عزیز، پاسخ شما را باید صریح و بی‌پرده از یک نقطه شروع کرد؛ از همان جایی که مسئله را روشن می‌کند:

هیچ رنجی، هر چقدر هم سنگین و طاقت‌فرسا، نمی‌تواند بهانه‌ای برای جنگ، اشغال یا ویرانی یک کشور شود. خشم و ناامیدی مردم قابل فهم است، اما از دل خشم نمی‌شود نسخه‌ای بیرون کشید که نتیجه‌اش نابودی همان جامعه‌ای باشد که قرار است بهتر شود. تجربه کشورهای منطقه مثل عراق، لیبی و افغانستان جلوی چشم ماست؛ آنجا که با شعارهایی مثل «نجات مردم» یا «آزادی»، جنگ و مداخله نظامی رخ داد، اما نتیجه نه آزادی بود و نه ثبات؛ بلکه فروپاشی نظم اجتماعی، تخریب زیرساخت‌ها و سخت‌تر شدن زندگی همان مردمی بود که قرار بود نجات پیدا کنند.

پس یک اصل را باید بدون تعارف پذیرفت: انزجار یا ناراضی بودن از یک حکومت، به هیچ وجه به معنای پذیرفتن جنگ یا ویرانی کشور نیست. این دو موضوع اساساً از دو جنس متفاوت‌اند. حتی اگر فشارها بسیار سنگین باشد، باز هم یک مرز روشن وجود دارد: اگر بستر زندگی جمعی، یعنی خود کشور و نظم اجتماعی، از بین برود، دیگر چیزی برای اصلاح و تغییر باقی نمی‌ماند. این یک بحث احساسی نیست؛ یک واقعیت ساده و سخت اجتماعی است.

اما برای فهم درست این موضوع، باید از یک سوء تفاهم رایج هم فاصله گرفت. این تصور که گویا یک مرکز پنهان یا یک اراده واحد همه چیز را کنترل می‌کند و جامعه مثل یک نقشه از پیش‌نوشته شده حرکت می‌کند. واقعیت جامعه این قدر ساده نیست. آنچه وجود دارد مجموعه‌ای از نیروهای مختلف است: دولت، گروه‌های اجتماعی، ساختارهای اقتصادی-مالی، بحران‌ها و مهم‌تر از همه کنش میلیون‌ها انسان. این نیروها همیشه هم جهت نیستند؛ گاهی در تضادند، گاهی همدیگر را خنثی می‌کنند و گاهی موقتاً در یک مسیر قرار می‌گیرند. آنچه ما «تاریخ» می‌نامیم، نتیجه همین درهم‌تنیدگی پیچیده است، نه اجرای یک طرح واحد.

اگر به مردم نگاه کنیم هم باید از تصویر ساده‌سازی شده فاصله بگیریم. مردم نه کاملاً بی‌قدرت‌اند و نه کنترل‌کننده همه چیز. آن‌ها زیر فشار زندگی می‌کنند، اما در لحظه‌های مختلف نشان داده‌اند که می‌توانند وارد صحنه شوند و مسیرها را تغییر دهند. تجربه ایران هم همین را می‌گوید: از مشروطه و ملی شدن نفت تا انقلاب ۱۳۵۷ و سپس موج‌های مختلف اعتراضات صنفی، کارگری، معلمان، دانش‌آموزان و دانشجویان. یعنی جامعه هیچ‌وقت کاملاً خاموش نبوده؛ فقط شکل و شدت کنش‌ها تغییر کرده است. اما نکته مهم اینجاست: وقتی فشارها زیاد می‌شود و مسیرهای تغییر در نگاه مردم بسته یا بی‌اثر به نظر می‌رسد، طبیعی است که بخشی از جامعه نگاهش به بیرون معطوف شود و تصور کند شاید راه‌حل از خارج بیاید. این واکنش انسانی است، اما بر یک فرض نادرست استوار است؛ اینکه مردم درون جامعه توان تغییر ندارند یا نقش تعیین‌کننده‌ای ندارند. در حالی که تجربه تاریخی ایران و جهان نشان می‌دهد هیچ تغییر پایدار بدون زمینه درونی جامعه شکل نگرفته است. حتی اگر فشار بیرونی هم وجود داشته، بدون نیروی داخلی، یا به نتیجه نرسیده یا به چیزی کاملاً متفاوت از هدف اولیه تبدیل شده است.

در همین جا باید به یک سؤال مهم شما هم دقیق پاسخ داد: اینکه اگر ما جای مردم بودیم و همین فشارها را تجربه می‌کردیم، آیا باز هم همین قضاوت را می‌داشتیم؟ پاسخ



پاسخ به یک پرسش در شبکه تلگرام

پرسش: سلام. من که اصلاً سواد سیاسی ندارم. شاید نگاهم هم مثل «دایی جان ناپلئون» باشه! ولی چیزی که با چشم خودم می‌بینم اینه که همیشه مردم رو روی یه موج سوار می‌کنن و هر طرف که منافع خودشون اقتضا کنه، می‌برن. به نظرم دنیا رو یه عده خاص برای منافع خودشون اداره می‌کنن و آخرش هم این مردم عادی هستن که تاوان همه چیز رو می‌دن. برای همین یه سؤال از شما دارم. چرا به مردمی که از سر ناچاری یه حرفی زدن، می‌گید «جنگ طلب»؟ مگه مردم عاشق جنگن؟ مگه کسی دلش می‌خواد بمب روی سر خودش و بچه‌هاش بریزه؟ مردم از جنگ متنفرن، ولی وطنشون رو هم دوست دارن. شما واقعاً نمی‌بینید مردم به آخر خط رسیدن؟ این حکومت کاری کرده که زندگی برای خیلی‌ها دیگه قابل تحمل نیست. مردم دیگه این وضعیت رو نمی‌خوان. هر راهی هم که فکرش رو بکنید رفتن؛ اعتراض کردن، صبر کردن، امید بستن، ولی آخرش چی شد؟ حالا یه عده از سر استیصال گفتن «ترامپ، بیا ما رو از شر اینا نجات بده». به جای اینکه بهشون بگید جنگ طلب، بهتر نیست از خودتون بپرسید این حکومت با مردم چی کار کرده که بعضی‌ها به اینجا رسیدن؟ از دست ما مردم که کاری برنمیاد. همیشه سیاست‌های دنیا به نفع یه عده خاص بوده و هست. چه شرق، چه غرب، آخرش این مردم عادی هستن که هزینه می‌دن. انگار نه حق تصمیم‌گیری دارن، نه حق اعتراض. فقط بازیچه سیاست‌هایی هستن که جای دیگه براشون تصمیم گرفته می‌شه.

یه سؤال دیگه هم دارم. اگه خود شما جای این مردم بودید، توی ایران زندگی می‌کردید، هر روز با گرونی، فقر، بی‌آیندگی و سرکوب دست‌وپنجه نرم می‌کردید، باز هم همین قضاوت رو می‌کردید؟

یه چیز دیگه هم بگم. به نظر من، دور از انسانیتیه که نسبت به هم‌نوعمون بی تفاوت باشیم. متأسفانه الان مردم ایران رو طوری پرورش دادن که خیلی وقت‌ها نسبت به درد و رنج همدیگه بی تفاوت شدن و هر کس فقط به فکر نجات خودش. این خودش یکی از بزرگ‌ترین خسارت‌های این سال‌هاست.

دوست دارم جواب این سؤال‌ها رو از شما بشنوم. اگر هم صلاح ندونستید جواب بدید، اشکالی نداره. فقط دوست داشتم بدونم شما از زاویه نگاه مردم عادی هم به این موضوع فکر می‌کنید یا نه. عاطفه از همدان

به عراق، افغانستان و لیبی نگاه کنید؛ آیا آنچه رخ داد «حل بحران» بود یا «بهبود زندگی مردم»؟ واقعیت این است که نتیجه، برعکس بود: ناامنی گسترده‌تر، فروپاشی ظرفیت‌های اقتصادی و اجتماعی، و فرسایش عمیق‌تر زندگی روزمره مردم. یعنی دقیقاً همان چیزی که قرار بود درمان شود، تشدید شد.

اما این فقط تجربه بیرون از ایران نیست. اگر به تاریخ خودمان نگاه کنید، یک نمونه بسیار روشن پیش روی ماست: کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. این واقعه با دخالت مستقیم نیروهای خارجی در روند سیاسی کشور رخ داد و نتیجه‌اش فقط تغییر یک دولت نبود. پیامد اصلی آن، توقف یک مسیر حساس از توسعه سیاسی، ضربه به روند شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک، و ایجاد یک شکاف عمیق در اعتماد سیاسی جامعه بود. این مداخله، مسیر طبیعی رشد تجربه سیاسی ایران را برای سال‌ها منحرف کرد و اثراتش تا دهه‌ها بعد هم در ساختار قدرت و ذهنیت جامعه باقی ماند. این یک هشدار تاریخی جدی است، نه یک بحث صرفاً نظری.

بنابراین مسئله را اگر بخواهیم دقیق و بی‌پرده ببینیم، روشن است: هر جا تصور شده می‌شود از بیرون و با زور می‌توان جامعه‌ای را «نجات داد»، نتیجه نه نجات بوده و نه تحول پایدار، بلکه معمولاً پیچیده‌تر شدن بحران‌ها بوده است.

به همین دلیل، اگر واقعاً مسئله ما بهبود زندگی مردم است، راه آن از بیرون جامعه نمی‌گذرد. مسیر تغییر از درون خود جامعه می‌گذرد؛ از دل همان نیروهایی که در زندگی واقعی مردم ریشه دارند: جنبش‌های صنفی، اجتماعی و سیاسی. جایی که مردم فقط تماشاگر نیستند و قرار نیست موضوع تصمیم دیگران باشند، بلکه خودشان به کنشگر تبدیل می‌شوند و مسیر تغییر را در بستر واقعی جامعه پیش می‌برند.

اگر هنوز جایی از بحث برایتان مبهم است یا اگر با بخشی از این نگاه موافق نیستید، دقیقاً همان نقطه می‌تواند ادامه گفت‌وگو باشد. این متن قرار نیست بحث را ببندد؛ قرار است آن را روشن‌تر کند.

در پایان اگر این نوشته برای شما پرسشی ایجاد کرده یا هنوز بخشی از بحث برایتان روشن نیست، آن را ادامه‌ی همین گفت‌وگو بدانید، نه پایان آن.

ما اینجا به دنبال بستن بحث نیستیم، بلکه می‌خواهیم آن را باز نگه داریم تا بهتر فهمیده شود.

اگر جایی از حرف‌ها با تجربه‌ی شما نمی‌خواند، یا اگر نکته‌ای برایتان مبهم مانده، دقیقاً همان‌جا نقطه‌ی شروع گفت‌وگوست. هیچ فکری بدون پرسش‌های تازه کامل نمی‌شود. از شما می‌خواهیم اگر پرسشی دارید، اگر تردیدی هست، یا حتی اگر مخالف این نگاه هستید، آن را با ما در میان بگذارید. همین رفت‌وآمد ساده‌ی نظرهایست که می‌تواند فهم ما را دقیق‌تر کند. پس ارتباط را قطع نکنید. هر پرسشی که دارید، می‌تواند این بحث را روشن‌تر و زنده‌تر کند.

برایتان موفقیت آرزو می‌کنیم. بحث و گفتگو را با ما ادامه دهید!

صادقانه این است: فشار شدید می‌تواند ذهن هر انسانی را تحت تأثیر قرار دهد؛ داوری‌ها را تندتر، فوری‌تر و حتی احساسی‌تر می‌کند. این قابل انکار نیست. اما تفاوت مهم اینجا است: اینکه آیا در دل همین فشار می‌توان میان «فهم رنج» و «پذیرفتن راه‌حلی که به ویرانی بیشتر منتهی می‌شوند» مرز گذاشت یا نه. این دو یکی نیستند؛ یکی فهم وضعیت است، دیگری انتخاب مسیر خروج از آن. از همین زاویه، اگر بخواهیم صریح‌تر بگوییم، این بحث ما نه صرفاً یک بحث فردی، بلکه یک بحث سیاسی و اجتماعی است. این که شما ما را به عنوان یک جریان یا حزب سیاسی خطاب می‌کنید، در اصل ناظر به همین اختلاف نگاه است. حتی اگر فرض کنیم حزب کار ایران (توفان) به مثابه حزب طبقه کارگر در ایران، امکان فعالیت علنی و آزاد می‌داشت، باز هم مسئله اصلی تغییر نمی‌کرد: یعنی درک از ساختار قدرت، مناسبات اجتماعی و مسیرهای ممکن تغییر در جامعه. به بیان ساده‌تر، تفاوت در این نیست که چه کسی از کجا حرف می‌زند، بلکه در این است که واقعیت جامعه چگونه فهمیده می‌شود و چه راه‌هایی برای تغییر آن قابل تصور است.

و نکته دیگری که مطرح کردید — بی‌تفاوتی مردم نسبت به هم — نیز واقعیتی است که نمی‌شود انکارش کرد. فشار اقتصادی، ناامنی و فرسایش اجتماعی معمولاً پیوندهای انسانی را تضعیف می‌کند و افراد را بیشتر درگیر بقا و زندگی شخصی خودشان می‌سازد. این بیشتر نتیجه شرایط است تا یک ویژگی اخلاقی ذاتی. البته این هم درست است که همبستگی اجتماعی فقط تابع فشار اقتصادی نیست و به عواملی مثل اعتماد عمومی، تجربه‌های جمعی و امکان سازمان‌یابی هم بستگی دارد.

در مورد جمله «مردم به آخر خط رسیده‌اند» هم باید یک تفکیک روشن انجام داد. این جمله معمولاً بیان یک تجربه واقعی از فشار و بن‌بست است و از این جهت کاملاً قابل فهم است. اما از این تجربه نمی‌شود مستقیماً به این نتیجه رسید که راه نجات در ویرانی کشور یا مداخله بیرونی است. اینجا فاصله‌ای وجود دارد میان درک بن‌بست اجتماعی و پذیرش راه‌حل‌های مخرب؛ فاصله‌ای که اگر نادیده گرفته شود، تحلیل را از واقعیت دور می‌کند. در نهایت، مسئله اصلی به یک تعادل برمی‌گردد: از یک طرف باید رنج واقعی مردم را دید، و از طرف دیگر باید امکان زندگی جمعی و امکان تغییر را حفظ کرد. اگر این امکان از بین برود، دیگر چیزی برای بهتر شدن باقی نمی‌ماند. به همین دلیل نقد وضعیت موجود، اگر جدی باشد، باید هم‌زمان به حفظ امکان تغییر هم فکر کند، نه حذف آن.

از همین زاویه، تاریخ یک مسیر بسته و از پیش‌نوشته‌شده نیست. تاریخ زنده است و در حرکت، چون جامعه هنوز درون خودش تضاد، فشار و امکان تغییر دارد. به زبان ساده: تا وقتی جامعه زنده است، تاریخ ادامه دارد؛ و تا وقتی تاریخ ادامه دارد، تغییر هم ممکن است.

و در پایان اجازه بدهید یک نکته روشن را خیلی صریح با شما در میان بگذاریم: تجربه منطقه ما و همین‌طور تجربه تاریخی خود ایران نشان می‌دهد آنچه با شعارهایی مثل «نجات مردم» یا «تغییر سیاسی از بیرون» و در قالب جنگ، مداخله یا فشار خارجی دنبال شده، در عمل تقریباً هیچ‌وقت به نتیجه‌ای که وعده داده شده نرسیده است.



www.telegram.me/totoufan				*		کانال تلگرام حزب کار ایران (توفان)
facebook.com/hezbekar.toufan					*	فیسبوک حزب کار ایران (توفان)
twitter.com/toufanhezbkar			*			تویتر حزب کار ایران (توفان)
www.rahetoufan67.blogspot.de	*					وبلاگ توفان قاسمی
www.kanonezi.blogspot.de	*					وبلاگ ظفر سرخ
kargareagah.blogspot.de	*					وبلاگ کارگر آگاه
www.toufan.org		*				تارنمای حزب کار ایران توفان
www.toufan.de		*				تارنمای آزمایشی حزب

POSTBANK

BIC: DEUTDEBP 29

bank account No.: 396/8392680

IBAN: DE70 5507 0324 0839 2680 60

P.O. BOX 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Fax: 00496996580346